

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر قرآن فارسی

مؤلف: قرن

مترجم: قرن

موضوع: ۱۵۱۴۵

شماره قفسه: ۹۰۶۸۳

شماره ثبت کتاب: ۹۰۶۸۳

تاریخ: ۱۳۰۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر قرآن فارسی قرن

مؤلف: قرن

مترجم: قرن

موضوع: ۱۵۱۴۵

شماره قفسه: ۹۰۶۸۳

شماره ثبت کتاب: ۹۰۶۸۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر قرآن فارسی

مؤلف: قرآن

مترجم:

موضوع: ۱۵۱۴۲

شماره قفسه: ۹۰۶۸۳

شماره ثبت کتاب: ۱۲۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر قرآن فارسی قرآن

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۱۴۲

شماره ثبت کتاب: ۹۰۶۸۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تفسیر قرآن فارسی

مؤلف

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۱۵۱۶۳

۹۰۶۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تفسیر قرآن فارسی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۱۶۳

۹۰۶۸۳

کتابت کل از دیوانه نامه ایست
میرزا باقر خانی قزوینی
در شهر کاشان
در روز دوشنبه
در ماه ذی القعدة
در سال ۱۲۵۰


$$\frac{18195}{9.714}$$

9.714

كافان و مگوئی را بخایا بیامرز و رحمت کن لتو
 سترتت رحمت کنانی و بدان که او زاعی گوید
 سرور و فرشته می خادی که از ابرو سامان که کاسکی
 طوطی را نیز آفریدی یکاشد که باشندی که ایشان را
 که آفریده اند نام گاشد می شنیدنی و شمار خود کردنی
 و یکی را از حکما گفتند ما را داد الله من الخلق حرای غنه جل
 چه خواست از خلق و چرا آفرید ایشان را گفت از که
 اسبان را نند و آنک ایشان از انرا اند و در حله سازد
 دانست که حکمت حرای غنه جل را برین خلق و خود
 معلوم مراد وی است و آن بود معنی حکمت ابرو افعال و
 سبحانه و تعالی و بدان که الکتبی که از من مدع ^{الله} رخ
 الها اخر لا رهازله به سدا تترن الخ است بر آنکه و فخر
 فامر نفس می توان شناخت از هر آنکه وفق سوا کرد سازد و
 و در فایم نفس که بر کماز یا زمان مام بچیز و اهری که
 مدبر حال باشد و بر معنی شبهه کرد حرای غنه جل از آنکه

وسته ادر اغرت اما انج ادر درنا است افست که
نور و نهاء انکس سوزد که وی زانکذ و دروشت
بروی سلط کردد و عمرش نافر نشود و اما مال اندر
اغرت است جسم خدای عزوجل و حساب دشوار و افش
دورخ و ابوهریره روایت کند از سر علی علیه
واله وسلم که وی گفت حدی که بفراندا اندر زین
هوی بهتر باشد ایشانرا از آنکه جهالتی باشند برپوشنه
ماز انرا در بعضی خدای عزوجل رکات بسیار ادر زمان اساز
برداورد سبب از حد و خدای حسود شود بنیاد صرک بجاء
می آرند و هب نفیبه گویند که اندر نوریت پوشنه
است که مهرک زانکذ از نه جان بروز سوزد ماند و چشم
کور بگردد و سعید علیه السلام حان سخت بود که
مردمان فرستند نزد یک وی شفاعت کردند ادر حدیث
یاست زانند اندر دست بریزد سعید علیه
وسلم از ان جسم گرفت نار و وی صرخ گفت و گفت

یعنی گوید که بنظر طایفه ما هر روز عکرمه کند و در
 زمهری کند سه مرد کروی کنند چهار مرد ببر
 عدد سه هفت زن و فساد کند عاغی انداز مسلمانان
 و بدان که آن کسی که زن نکند و العادی بالله منه و گوید
 تران معنی که وی از بی هم سر پیور باشد نکاح است
 حکم وی از آنست که و بر اصدان زانه نزنند و یک سال
 غریب کنند از شهر هر روز کنند تا غریب افتد نازل
 ولای غریب باشد ذواک رخا ن بود کی ثبت بود
 حاکم و راو بود باشد کاعی در ست و او بی بود علم
 وی از بود که و سرار عم کنند و مسلمانان مع است
 و و سر اسک سا کنند از بهر آنکه صای غریب و بر و کت
 نغمت تمام کرده باشد که و بل حلال او را روزی کرده
 و او صد حرام کند و خدیف و روات کرده است
 عمر علی الله علیه و سلم که وی گفته است ما را زبان از نا
 برترند که اندر وی شش هزار است سه از در دنیا

سورة النور سنن ابو ذر عن
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سورة النور
 سورة النور سنن ابو ذر عن

این سی و دو

لوسوت فاطمه له طعننها اگر دختر من فاطمه در دخت
کردی از دست وی برزوی و ادرش او یک صدق
رضی الله عنه حدی اقامت می کردند وی گفت الارس
الارس فان الشيطان في الارس ومود که بر سر زبید
بر سر که شیطان ادر سر بود و روانداست ابو بکر که
رحمت گذر از کعبه که حدی وی واجب کشته باشد
والله عز وجل الخطاب رضی الله عنه نوی سید که پسریت
از سران وی می خورده است و بر احد نزد و سرش ادران
حد مرده است که ادر اقامت حواء خای غیر حل هیچ
مساحت نشان کرد انکه خای غیر حل کنی از احکام براندازد
الزانية لا یسلح الا زانية او مشرکة
رای خواهی الا زانی که زانی باشد امر که
والزانية لا یسلح الا زانية او مشرکة
ووی که زانی باشد خواهی ورا الامر که او را می
وَحَرَّمَ ذَکَکَ الْمُؤْمِنُونَ

[illegible]

وهرام کرده اند و مومنان و سبب نزول ازان است
ان بود که وی مهاجر و اصدار میده اند در دستان
نوزد ایشانرا مالی و عسکری نبود و میده زبان
سبب بود بدقیقه لی بیشتر از اسان ان بودی که
نخوستن که اوادی آنها ابا ان دانستند و معاجران کنند
ما رسول الله جبودی اگرما ایشانرا خواستی با اسان ارفا
کنند و ما را ایشان دیدگانی می گفتن بلکه کلماتی عز و کلام را
ارشان منعی کردند و ای عز و جل مومنانرا ازان نصابت
کرد و اسانرا ازان نبی کرد و ازان فر و فرستاد
تا اسان هرازان کردد اما اکنون اگر مومنی گفت را
مسلمان بکنای خواهی روا بسد هر چند که تا ارشان
و بی خطای اواده باشند و ازان نشو و نشود شد با لای خدای عز و جل
گفت و انکوا الامای سلم و الصالحین و کرمی کنند از اندر
سان مرتبه و عناف و بود آمده است و فقه اسان یاد کردیم
ارشان و کرمی کنند معنی کاح ادرن مسئله و طی است

نه عفتد و معشاقست کی مرد را این زمانه که دلازان را کوفت
 زان به باشد ادر از حال و محال را این زمانه که دلازان را کوفت
 نه اوزانی باشد یا مشرک باشد که زنا عادت میسر باشد
 آنکه حزن خدای عزوجل کم زنا بد کرد عالم الکسی که دلکش
 را بشوید بکند زنا بد کرد و گفت هر که ذکر
وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَا يَأْتُوا
 وان کسی که فرف کند زنا کاران از سلمان یعنی که اسان
 باشد و آنکه اسان را نماند
بِأَنَّهُنَّ شَهَدَاتُ أَفْجَادٍ وَهُنَّ عَمَلُهُنَّ جَلِيلَةٌ
 چهار گواه برند اسان را هفتاد از زان به و مدار از هر که
وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ
 که ای انسان فراموشید که در سبعت میخوانست و اسان آمد
هُمْ أَفْأَسْفُورُ الَّذِينَ نَبَأُوا مِنْ
 که اسان فاسقان را اند بکار کسی که اسان فاسقان
بَعْدَ ذَلِكَ وَأَصْحَابُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 پس آن

بها

سران و تلو کوفت و اصلاح اند خود خلی از کار است
 و علما را خلافت ادر فاذق که توبه کند سران از
 حروری برانند او کوی و نماند سبید یا نه سافنی کو بد
 که نشانند از سر توبه و توحیفه که نشانند
 آنکه باز کرد و در فک و نینهرین خوش را کو بد
وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ
 وان کسی که ری و قذف را بر جوس کند زنا و نماند
لَهُمْ شَهَادَةُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ
 اسان را کواهای مکتوبات اسان شهادت را اسان از نماند
 که چهار گواهی دهد یعنی سوگند ما کند عرای
أَحَدُهُمْ أَنْ يَنْعُ شَهَادَاتِ بِاللَّهِ إِنَّهُ
 که وی از چهار گواهی است و بار خج کو بد
لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنْ
 که لب خدای روی باز اکروی نیست
لَغْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

ار حله در وع کوان و ادر زنا بادی نماند با بود که
وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ
 دفع کند از آن زن اندوی کواهی دهد
أَنْ يَنْعُ شَهَادَاتِ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ
 چهار بار سوگند ما کند عرای که وی
الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنْ تَشْهَدَ
 ار حله در وع کوان است و بار خج کو بد که
لَهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
 عرای روی باز اکروی ار اسان کوان
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
 است و آنکه می کوفت اسان علم می کوفت
وَأَنَّ اللَّهَ ثَوَابُ حَكِيمٌ
 و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت و حکمت او که
 وی توبه افرید حلقان را و حکم ادر می کند می آنکه اسان
 بودی عفتونی عاجل ادر بشمار سیدی و دلا خدای
 قزوق

درف روجه را حیحی دگر بد کرده است جز از آن
 حیحی که ادر قذف لعنه باشد از هر آنکه شوهر
 حیف و نیند مضطرب باشد و اطهاران از هر آن که
 بیم از اسان نشی ناخن و سوز لازم کرد در خون
 سوهر زن هر ذرافد کند روی لازم کرد در خون
 کند حاد و نیند و فرزند از وی منفی کرد و دود
 روزی لازم شود و زن سزا عادت کند حاد از زن میفتد
 و اگر مرد را گواه باشد زنا خاکی یاد کردیم ادر حکم
 یکسانه چهار گواه یا زنا حاد از وی میفتد و زنا باشد
 و راکی لعان کند اگر حیحی دیگر دارد یا نه از هر آن که
 لعان سبب فرزندان وی منفی کرد و صورت لعان
 از نماند که مرد چهار بار سوگند خورده عرای که وی
 راست می کند که از نماند کرده است و آن
 نسب او نیست و بنجم باز کند لعنت روی باز اکروی
 می کند و زن سبب محن چهار بار کو بد و بنجم را کو بد شمر

بر ذمی و پیرا

و بدانکه در آن حوادث که اندر منی و در آن احوال و در آن
سفر علی علیه السلام اول عالمش بود و در آن احوال
حان بود که سفر علی علیه السلام و در آن احوال
کردی و در آن احوال که در آن احوال
اندی و در آن احوال که در آن احوال
دست العالمی و در آن احوال که در آن احوال
بر اندر آن روزی که سفر علی علیه السلام
اورس آنکه آنده الحباب و در آن احوال
و در آن احوال که سفر علی علیه السلام
و در آن احوال که در آن احوال
خواست تا برادر از من ای و در آن احوال
را و از آنم و در آن احوال که در آن احوال
کینست و در آن احوال که در آن احوال
مسعود منم و از آن که در آن احوال

مجموع

مودج بر آس بر نه اذد و جان بنداشند بمن از هر مودج
واسنتر را کهنه د و رفتند و من عفتدوس را با فمر سر الله
شکر کرد آسنه بوز و منازل اسان خالی کرد زده و انجا بهج
کرد ای و محبت با مازده و من داسنتر که اسان بطلب
من اند و مرا از نو چند مازنتری کن من انجا بوزم و من انجا
مششمن ناطالی کن کاشد عمر از روز مازان دوزخ کاششتر
جواب مرا علبه کرد انجا کهنه و صوان و معطله السلیق
سم الک کو انی عرس کرده بود و ارسر لیس کرمی لند ما داد
خون بر جاگاه من کدست مردی د زخفه و مرا اند مراد
مارس ناحت که مرا عسر را لند انجا بفر آمده بود
سر گفت ان الله و انا الی راجعون من داز اسنتر طاعت
ار جواب اندر ادم و روی خویش کاذر پویشندم نخرای که
ما من صبح منی گفت ارسر از اسنتر جاع کلا الی اسنتر را بایند
ما من بای بر دست اسنتر نه ادم و اسنتر نششم و وی می رفت
و ان اسر می کشند نا اکه کی در لشکر و رسید بر کلا اسنتر

وامسان هر روز آمده و کرمی ملاک سده اندرسان
و کان الدی توی کیده عبدالله بنی له شول سمانده
اند و مرانان کی می بود دلا و مردان حوض می کردند
اند و قول اهل اقل و من اران تاجربو ذم و ادرباری افاده
اربعه علی الله علیه ان لطف می بر ذم و ان سفینه که
هر رازی دینی ان قدر پس سودی حوز داندی و سلا م
کردی و کتی چون داسان و مرانان سب چیزی اندر دل
می اندری از وی و از ان سر کی گفته بود در چند استرا که
که بهر شدم شش سروز اندر باز و نه که نام وی امار
مسلح بود و صد شهر زنی داستر و من شب باشی و روف
اندی و ان من اران بود که کشفها ساختن دایم بحان
هر روز می سده که عرب سزدنی و من مالم مسلح می رفته
و نام وی عالمه نب لی همز عد المطلب بن عذ مناف بود
و مادر وی دختر همز عالم بود حاله لو که صد و نسی الله عنه
و سترش مسلح و اثاثه بر عمار بن عبد المطلب بود

سید ابوبکر

پس ما رفتم چون سرود اجتنام می اندام مسطح را نای
 ابر چادر اند و روی ابر را مذکف تعشطح روی ابر
 هاد مسطح گفتند و را داشتن نام می دین مردی را که ابر
 حریف در نود است گفت ماهشاه ای نشسته ابح
 وی گفت نه است لعمرحه گفت است مرا از ان گفته وی
 حرداذ بقول اهل فلک من از ان که بودم بهار تر کشتنفر
 و بهاری بر بهاری سرود مرا و چون با خانه ادم و سغیر ^{علیه} صلوات الله
 و سلم ابر اند و سلام کرد و گفت چون آنست شمارا گفتنفر
 مرا دست خورنی دهی تا نبرد یک در و ما در بنوم و مرا فاضد
 ان بود ما لک را از خبر از راز ایسان بر رسم نواز نوخ مرا گفت
 دست خوری هست ادم بر یک در و ما در و گفتنفر ما در را
 اجنبر حطنت کی امر دم می دارند ما در گفت ای دهر خوش
 مکن ببر دل که کم بود که زنی سکو بود مردی و ^{سوار} او را در
 و و بر او منیاری باشند که ابر خوشی ایسان چرخ می کنند
 گفتنفر آه مردان از کشف گفت آری از نشین بر یک و یک

۱۰۰ اذ کد ان نهار که از ایت کای است نظام ایا کت
 ۱۰۱ خاتم علیک من نبی موسی و فرعون
 ۱۰۲ بر تو اوج می و فرعون و مانی با که ایمان دارند
 ۱۰۳ بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون
 ۱۰۴ خدا و فرعون کسر کرد و در زمین مصر و اهل او احدین رفت کرد
 ۱۰۵ در زمین و نسی و صفتی داشت که می گفت غلا
 ۱۰۶ فی الارض و جعل اهلها شیعا
 ۱۰۷ در زمین و می کرد مردم اسبان را هم
 ۱۰۸ یسئضیف طایفه منهم مدح انبا
 ۱۰۹ صفتی دارد عجمی اسبان می گفت سر اسبان را
 ۱۱۰ و یسئخی یساعهم لینه کان من
 ۱۱۱ و زبده می که اسب دنان اسبان را می خورد که وی بود از
 ۱۱۲ لم یفسدین و نرید ان کنت علی
 ۱۱۳ جلیسیدان و می خواهم که من نهیم از کسایت
 ۱۱۴ الذین استضعفوا فی الارض

کاشا

۱۰۰ وَجَعَلَهُمْ لِمَنَّهُ وَجَعَلَهُمْ الْوَارِثِینَ
 ۱۰۱ که اسبان را صفت می زد و در زمین و کیم اسبان را امام و کیم اسبان را
 ۱۰۲ وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنَزَّلْنَا
 ۱۰۳ معنری یا افدا ما سان شد و در جبر و وارث احوال کرد انبی مال و عور
 ۱۰۴ وَتَمَكَّنَ کَرَامِ اسبان را در زمین و مصر و اسبان و فرمایان فرعون
 ۱۰۵ وَهَما مَآءٌ وَخَنُودُهُما مِنْهُمَا مَآکَانُ
 ۱۰۶ و عوز را و هاما را و کیم اسبان را اسبان را ارشاد انبی
 ۱۰۷ نَزَّلُوا وَنَزَّلُوا وَافَحَبْنَا الِی الْمَوْتِ
 ۱۰۸ نرسیدند که هلال ملک اسبان بر دست وی بود و وی کرد
 ۱۰۹ فَازِ احْفَظْ عَلَیْهِ فَالْقَبْرِ فِی الْبَیْرِ
 ۱۱۰ و نام مادر موسی نوکاو و مسلاوی و غنوب که شوره و ترا
 ۱۱۱ وَخَفِیْ بَیْرِ سَوی ادر افکن و برادر را و لا خافی و لا
 ۱۱۲ خَفِیْ بَیْرِ اِنَّا اَرَادُوكَ الْبَیْرِ وَجَعَلُوهُ
 ۱۱۳ وَنَزَّلُوا لَمْ یَسْلُبِینَ و منتر روی و ادو و مدارک ما

۱۰۰ بود که با فقه از سر که اسفند سده بود او را در ان شهر باز
 ۱۰۱ و در اند خون کشاها و فرعون ادر اند کفند و ابله الخا جرا
 ۱۰۲ اید و بود کت او دوست نیست زبانت اید و بود اسبان از کت
 ۱۰۳ مددند یا کشد خون اسبان و روز سید خرد مادر موسی بجای
 ۱۰۴ باز اند و هوسوی با کت کجا سید کرد کت و برای بیفر خون کشند
 ۱۰۵ که دست و نرسند از شور و خدای عروجل از اسیر شود روی و را
 ۱۰۶ و سلا ما کرد اید و بود بخانک را بر هیم علیه السلام انکه رسید
 ۱۰۷ از ان انجست فرعون خدای عروجل اید دل ای افکن و نا و برا
 ۱۰۸ ماونی کند و موسی ادر از غیب کند و اند روز و دل افکن و ادر خون
 ۱۰۹ اندید یک در روز کتی از اهل صرا حله قوم و عوز و از نوک
 ۱۱۰ بحرزد و در بخار و بر کت از نا چیه خوا ی کرد کت کرد کتی خرد اند
 ۱۱۱ سها ن می کفر ارم و عوز و کجا اسند که دروغ کید خون باوت
 ۱۱۲ بحرزد در روز گرفت نا اسبان فرعون را حرد همد خدای عروجل
 ۱۱۳ زمان وی و رو کت نا سخن شو انست کف دستنا نشانست می کرد
 ۱۱۴ و اسبان او اید اید دشتشم رفت روی و پیر از زید و در کرد

۱۰۰ و رحله رسول او هیم کرد از عیاس که زخوف و اسرار
 ۱۰۱ سار کشند عصر و معینها و ا کردن کفند و الخا سار
 ۱۰۲ بر اسبان صفت بر د و ام معروف کرد خدای عروجل
 ۱۰۳ و طر را بر اسبان صلاط کرد اند خان کت با یز کرد از نگاه
 ۱۰۴ انشان را بماند اسبان بر دست سحر و موسی علیه
 ۱۰۵ السلام از عاس کرد خون و لادن ادر موسی زرد کت
 ۱۰۶ از ان فالان که فرعون موکل کرده بود زبانت اسرار کت
 ۱۰۷ دوست مادر موسی بود خون و برادر مدد اید و از فایله را حرد
 ۱۰۸ خون موسی سوز افاد ووری دستان و چشم موسی که وی لرزد
 ۱۰۹ از ان و جب موسی اید دل وی نشد و کت من خواست که فرعون
 ۱۱۰ را خبر دهم و اگر درونی اید دل من شد اکتون را که
 ۱۱۱ و را نگاه داری که من داور که انشان علام که و پیرا
 ۱۱۲ می خورد و فایله هر روز اید کت انصا سوزان فرعون و بر اید
 ۱۱۳ اندر ساری و هوسوی کت مادر انک جاسان زرد کت
 ۱۱۴ می کت اند که می چه کت موسی یا اند عروقی بخند و کت

بود که

راسا بر کشتن از بار کردی اسانرا خبر کند و باشی که باره
 کک سد و حصص خود گشت و اندر چاه افکند و در کدلی اگر
 ازان بهتر بود از آن بگوید الله زبان و حنجره وی را در آید و
 بار صلیا بر دلالت کند و نرسد به نیک الله تعالی و فی الزمان از
 و اسفاق ما مومنین البیرون الماء و الشجر من الشجر اعملا
 بنا جدار عربی می گوید در سان مومنین علی السلام
 فَاَلْفُظَةُ الْفَرْغُونَ لِيَكُونَ لَهُمْ
 سر کشتن از فرعون را که انا و ان بود که در میان و با او
 عَدُوًّا وَخَرْنَا اَنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
 و ادویه اسان که خود فرعون و هاما
 وَخَرْنَا هَاكَ اَنْوَاحًا طَبِيعًا وَقَالَتْ
 و سپاه اسان بود کینه کاران و خاطاران و
 اَمْرًا فِرْعَوْنَ قُرْطُوعًا لَوْلَا
 و عوف این قرطوع است مرا و بنرا
 لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ يَخْذُلَهُ

کشت

کشتن در انبار کسود داند ما را و ارا کسود و اولا
 وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ **و** سر روی و اسان
 ندانند که من از آن کسود خود خواهر و منی ندانند که
 ملاکشان در دست وی خواهد بود و منی ندانند که
 که ما وی را از در بار روز آوردیم سر کشت و اصبح
 فَوَلَدَ اِمْرًا مُوسَى فَارْعَا اَنْ كَانَتْ
 و کشت دل مادر موسی فارغ غایت که در کشت
 لَبَدَتْ بِهَلْوَا اَنْ يَطْنَانِ عَلَ
 انرا کسود از او بودی که اسبم در او پی و اسان کرد
 قَلِيمًا لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
 مردل وی با او دارد و عده غایت را که او را داده بود که در دست
 و را با وی دهد دستری از مفسران کفند معنی
 آنک می گوید و اصبح نوادام موسی فارغ غایت که در دست
 خالی کردند آن همه چیزن مگر از باز کرد موسی جبروت
 که در دستش داشت که دل وی خالی کرده بود از آن

که خدای عزوجل بر روی کرده بود و ان وعده که و را داده
 و ان فراموش کرد از ان که شیطانی است و او را در دست
 افکند و کشت بخوابی که فرعون و مرا کشت در تابوت و مردان
 نرا باشند دست جوش و شر اندر در را غرقه کردی پس
 خون خمر رسید که فرعون و نرا یافت اندر نل کشته اند
 در سن او را و ان وعده که خدای عزوجل را کرده بود و او را
 کرد ان کادنت نشدی از عباس که در خواست
 گوید و ای سمن از اندوه و آرزو و مقابل کرد خون
 تا بوقت آمدن ابابا که ان دزد که موج او را کباب بر تخت
 افکند و کباب را را ترسد که ملاک شود خواست
 مالک کند از سفت کلی که در خون موسی بر لشد
 و مردان می کشند سر فرعون است ما ذرا و ان
 در سوار می اند خواست که اقران دهد و کبابی که
 نیست نه سر فرعون و دانست که ان از خدای عزوجل
 است و مادر موسی زوت و و را اندر در افکند پی رود

فرعون

و فرعون از حسری بود و جبار وی فرید بود و کرای تر
 خلق بود روی فرعون طبعان را سورد و ساعران را جمع کرد
 جمع کرده بود اندر باب وی و کافران را کشت با ملک
 از ان هیچ علاج نیست بکشتن و ان آفت که شب مرد
 از نزد راس روز اند ملان سال در ملان رود و شیشه و
 اقاب برآمده و روی بر سر ان در دست بود خون از روز
 بود فرعون بدان مجلس کانی شد که و را بود و کار در باطل
 و اسبیه منت مزاحم ماوی و دختر با کز ان اندر کنار
 در باشتن وازی می کرد با کز کان و اب رسان
 بر رخت تا بوقت فرا رسید موج ارا می برد ما بر کد کشت
 رسید انرا فرو داشت فرعون کشت چیزی اندر در باشت
 مردان از رخت کمرزد انرا از هر سو کشتن اندر افکند
 و را کشت و من و وی هادی خواست که در ان کشتند
 نتوانستند اسبیه بکشتند در میان تا بوقت نوری دند
 نتوانستند کس از نشان که حاضر بود در ان نور دیده ارا نشا

حای عر و جل خواست که اسبیه را که امنی کند اسبیه
سرا باز کرد و کودکی دزد شکوید و او بروی وی
نوری دزدان باز و ابهام جوش آورد در کوفه و از ای نیکد
حای عر و جل و روی وی از ناخوابی می ستاند و خدای عر و جل
دوستی وی آمد دل اسبیه افکند و فرعون می آورد و دست
داشت کردی کشد از فرعون فرعون آنها الملک امنی ندارد
که از آن فرزند دست که توازن می نیمی و بر اکثر
که این از منم نوید را افکند فرعون خواست او را بکشد اسبیه
گفت و بر اکثر که این فرم العن بود مرا و مرا اسود
دارد اما این را هر دی کیم و این را هر از بودی که اسانرا
فرید سوز و مرا از فرعون خواست و فرعون و بر اسبیه داد
و اما گفت که مرا هیچ حاجت نیست بوی مغیر علی السلام
اگر فرعون از روزگشتی که وی فرم العن من اسحا که از نو
است حای عر و جل و بر او راه نمودن حایک اسبیه را و لوطی
عر و جل خواست که او را محروم کرد ادک و اندر ساق علی

وَعَدَهُ حَامِي حُرَّاسَتِ وَلَوْ خَشِيَ أَنْ يَنْفِيسَ جَانِبَهُ كَمَا يَوْمًا
وَعَدَهُ لَدَهُ اسْتَوَى وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى
أَنْبِيَاءُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَحْنُ
الْمُحْسِنِينَ وَهَذَا سِرٌّ كَثِيرٌ لَمْ يَكُنْ
دَاعِيًا لَهُمْ وَفِيهِ عِلْمٌ أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا
بِالْبَيِّنَاتِ وَكَانَ كِتَابُ الْوَحْيِ مُسْتَوِيًّا
وَعَدَهُ حَامِي حُرَّاسَتِ وَلَوْ خَشِيَ أَنْ يَنْفِيسَ
جَانِبَهُ كَمَا يَوْمًا وَكَانَ كِتَابُ الْوَحْيِ
مُسْتَوِيًّا وَكَانَ كِتَابُ الْوَحْيِ مُسْتَوِيًّا
وَعَدَهُ حَامِي حُرَّاسَتِ وَلَوْ خَشِيَ أَنْ يَنْفِيسَ
جَانِبَهُ كَمَا يَوْمًا وَكَانَ كِتَابُ الْوَحْيِ
مُسْتَوِيًّا وَكَانَ كِتَابُ الْوَحْيِ مُسْتَوِيًّا

وی رفته بود سر کشد اسبیه را و بر ای کن و بر اموشنا
نام کرد گفت از سر ای کن و بر ای در میان آب و در حاشی
نخی اصل ما و شیخ از فضه مادر موسی خاگرد رفت
وَقَالَتْ لَا خَيْرَ فِيْهِ قَبَضَتْ بِعَنْ
و کت خواهر و برادر هر که بر اندی سو و جوی طلب کن
که از جوی می نماند بود جَنِيْبٌ وَ هُمَا لَا يَسْعَوْنَ
وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ
از درو می کشند و آسان بر افشند که وی خواهر او است و نام

شود و روی شهرها عشران که مازوی را نزد ایشان می برد
سهر و روی کفوت خواجه و عیادت هلاک لکنت علی
اَهْلَ بَيْتِ كَفَلُوهُ لَكُمْ وَهَذِهِ نَاحِيَةُ
ای سارا دلالت تفر را علی که ویرانی دارد و ویرانی در
و اسرار ویرانها پسند و در دانه ای همه کنش
تَفَرَّعِيْنَهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَلِلْعَاقِبِ اَرْوَعُ لِلّٰهِ
سراز داد و ما با ملا رحمت وی و سراز و او و مدار دی اند

اسامرا در آن وقت که در آنجا اقامت داشت و در آنجا اقامت داشت و در آنجا اقامت داشت
که پیشتر کوفت نشاء و من کفر
مادر من صفتش که در آنجا اقامت داشت و در آنجا اقامت داشت
بَعْدَ ذَلِكَ فَأَوَّلُ نَبِيِّكُمْ هُوَ الْفَاسِقُونَ
سران اسامرا آنکه اسامرا فاسقان یعنی ناه کاران
و این از مودلی غیر علی و السلام و صحابه و پیغمبر است
اندریکه مودند مخالف آنکه بدنه شدند هم رخ و مودند
نا آنکه که خدای عز و جل در حقش را ظاهر کرد اند و ایشان را
ردستان خوش و مودند و این گفتند و اندر ایشان
دلیل است و درستی خلفا را اسامرا و خلافت که کردند از هر
آنکه خدای تعالی و عده کرد خلافت است را و جابر بن عبد الله
روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت خلافت از من
اندر آنست که چهار تن باشد او مکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
و سقیفه روایت کرد که پیغمبر علیه السلام گفت خلافت از من
من پس سال باشد آنکه از من آن ملک باشد و گفت

وای

وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَطَعِبُوا
وای دادید باردا و بهر رکودا و فرای سید
الرَّسُولَ الْعَلَمُ تَرْحَمُونَ الْحَسْبُ
بخیرا مالک هر حاجتی کند به شما رزق باشد
الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِنِينَ فِي الْأَرْضِ
از کسانی که کافرند در زمین
وَمَا فِي هَؤُلَاءِ لَئِنْ لَيْسَ لِمُصِيرٍ
ندارند و اما اینان را اگر داور و مقرر است و خدا
مارکتش که است ۵ مضامین کند که اسماءت می شد
روی بود و سراغی بود و سرک اندر آمدن و توفیق و بر
کراهت بود آمدن و بیرون آمدن و درک بفرمای الله
علیه و سلم و گفت خدایان و غلامان بودند که اندر آمد
ای درونی که انرا کراهت کنتم حای غرضی را فرستاد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ لَكُمُ الدِّينُ
ای ای کسانی که ایمان آورده اند دستور من خواها ارشاد کسانی

مَلَكْتَ آمَانَكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْعَوْا بِالْحَمْرِ
 كه ملك من جانم و آن کسانی که سماع نمیدادند
 مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ
 از شما یعنی از آن که سه بار سه گانه از پیش صبح
 وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ
 و آن وقت که جامه بپوشید یا از پیر سرور
 وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
 و از سه بار یعنی سه نوبت است ثلث یعنی سه وقت و ثلث
 لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ
 اوقات طاعت و عین مسجد مایه اسان حذر و عهد
 بَعَثْتُمْ ظُفُرًا عَلَيْكُمْ يُغَضُّكُمْ عَلَاً
 و اطافال مع حرم از آن اوسر و نفعاك طواف
 يُغَضُّكُمْ كَذَلِكَ يُنْذِرُ اللَّهُ لَكُمْ لَآئِمَاتٍ
 و ساری از شما و نوبت در اندام همان من و بعد از آن که در او شما را
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَآذَانُ بَلْعُ
 علمست و حکمت و از پس علم او شمع و آتش

لَا أَطْفَالَ مِنْكُمْ إِلَّا مُنَادُوا
أَطْفَالَ الرِّجَالِ شَبَابًا ^{بِهِ} بَوَّاهُ ^{بِهِ} دَسْتُورِي ^{بِهِ} وَهَبَ ^{بِهِ} دَسْتُورِي
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
حَاكِمُ دَسْتُورِي وَاسْتَأْذَنَ الْبَنِي كَهْ أَوْسَاطِ بَنِي دَسْتُورِي
كَذَلِكَ يَنْبَغِي لِلَّهِ لَكُمْ إِيَّاهُ وَاللَّهُ
مَحْسَبَاتٍ يَنْفَعُ حَيَّ عِزِّهِ نَهَارًا لَيْلًا وَنَهَارًا
عَلَيْهِمْ ذِكْرُكُمْ وَالْفُؤَادُ مِنْ
دَامَتْ وَطَمَنَتْ ^{وَارِثَانِي كَهْ فَوَاشِيَةً} ^{أَرْبَعُ}
الْفَسَادِ الْإِلَاقَاتِ لَا يَرْجُو زَيْكَا حَا
وَقَدْ مَنَعَ عَزْلًا وَنَهَى عَزْلًا وَنَهَى عَزْلًا وَنَهَى عَزْلًا
فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ
بِوَدِّهِمْ أَوْ يَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ بِوَدِّهِمْ
غَيْرَ مُتَرَحِّقَاتٍ بِرَيْبَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفُوا
هَلْ سَرَدَانِ شَامِدٍ وَاصْطَرَّ هَزِيدَ أَرْحَادٍ نَهَادِيهِ
خَرَّ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

هم بود ایام را و درای غنیمت و انوار داد و ایام را ایست
عَلَى الْأَعْيُنِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ
بر ناها حرج و نه بر اعرج
حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَمْرِكِ حَرَجٌ وَلَا نَبِيًّا
حرج و نه بر امریک حرج و نه بر نبی
أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ
نفسها و ثمرها و حرجی بر ایشان و در و نه از آنجا که امریک را
بُيُوتُ بَابِكُمْ أَوْ بُيُوتُ أَهْلَانِكُمْ
و نه بر شما و ساجده طعام خوردن در خانه ها و حرجش و ناها و نذران
و ناها و ناها و نذران حرجش و ناها و نذران خوش
أَوْ بُيُوتُ أَخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتُ أَعْمَامِكُمْ
و ناها و ناها و نذران حرجش و ناها و نذران
أَوْ بُيُوتُ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتُ عَمَّانِكُمْ
حرجش و ناها و نذران حرجش و ناها و نذران
أَوْ بُيُوتُ أَخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتُ عَمَّانِكُمْ
حرجش و ناها و نذران حرجش و ناها و نذران

اَوْ مِمَّا لَكُمْ تَوْفَاقُهُ اَوْ صَدَقْتُمْ
 وَاَخَانَكُمْ كَذِبًا دَسْتِغَابًا شَرًّا اَنْ تَكْرَهُوا
 مَا كُفِّرُوا بَعْدَ مَا عَاهَدْتُمْ لَدُنَّكُمْ
 لِيَسْرَعَ عَلَيْكُمْ فَجَاءُكُمْ اَنْ تَاْكُلُوْا مِنْ
 اَوْشَانَا ثَمًا سَتَرْنَا مِنْكُمْ حِجَابًا
 فَلْيَسْمَعِ الَّذِي يَرْمِيَكُمْ فِي الْحَدَثِ
 تَبَتُّوا عَلَىٰ اَعْقَابِكُمْ فَانقَلَبُوا
 وَبَدَّلُوا اٰيَاتِنَا اَعْدَاءً لِّبَنِي
 اٰدَمَ اُولٰٓئِكَ سَمِعْتُمْ اٰيَاتِي
 وَلَٰكِنْ تَكْفُرُوْنَ
 وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ اَنْتَ وَرِثَاكُكَ
 مُوسٰى وَهَارُونَ بِآيَاتِنَا فَكَفَرُوْا
 وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ اَنْتَ وَرِثَاكُكَ
 اٰدَمَ وَنُوحًا وَابْرٰهِيْمَ اِلٰهِيْمَ
 اٰتُوا لِيْ سَبْعَ اَنْجَالٍ فَكُفَرُوْا
 وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ اَنْتَ وَرِثَاكُكَ
 اِسْمٰعِيْلَ وَيٰسَاقُوتَ اٰدَمَ وَنُوحًا
 وَابْرٰهِيْمَ اِلٰهِيْمَ اٰتُوا لِيْ سَبْعَ
 اَنْجَالٍ فَكُفَرُوْا وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
 اِلَيْكَ اَنْتَ وَرِثَاكُكَ اِسْمٰعِيْلَ
 وَيٰسَاقُوتَ اٰدَمَ وَنُوحًا وَابْرٰهِيْمَ
 اِلٰهِيْمَ اٰتُوا لِيْ سَبْعَ اَنْجَالٍ فَكُفَرُوْا

2

کند و بر ابراسان نیک درجه فضل باشد و اگر اسان
 جواب دهد و را جواب دهد کسی که ابراسان بهر باشد
 و او سره کند که سر علیه السلام گفت که این کار شما
 اندر علی سوز سلام کند اگر خواند که مشند و خود مشند
 خون بر جز ما در سلام کند که سلام از نزد او کمتر
 مست و عطا و خراسانی بگوید که کسی ابراسانی سوز
 و بر اصل و عال و خوش و کسی که اینجا با سلام کند و اگر انجا
 تر باشد بگوید السلام علی من رزق السلام علی و علی اهل
 السلام السلام علی اهل البیت و رجم الله و هر کانه
 انما المؤمنون الذین آمنوا باللله و
 و چون باشند اوی بر کاری که جامع باشد اسان از
 یدهبوا حتی یسندوا نومات الذین
 هر ای سوز و نامارجه با حاجتی را کنند الله دستور و خواهند و

از کسانیکه دسوری بیج خواهند
يَسْأَلُكَ لَوْلَاكَ لَذِي بُرْهَانُ

خود از کسی که که ایمان آوردن آسان بخدای و رسول وی
بی مصدر باشد مودعت خدای و رسالت مصلحتی

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّ السَّائِلَ يُؤْتَى

و چون دسوری خواهند از تو بر حجت از کارها آسان
حسبی که اسانرا مرا حجت اند

لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَإِنَّكَ تَنْتَهِمُ

دسوری ده ای کسی را که خواهی از ایشان سخت

الکامل یا سید دسوری داد

وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

وامر از خواه از خدای که خدای آمرزنده است مهربانست

لَا تَجْعَلُوا دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ وَدَعَاءَ

بَعْضِكُمْ بَعْضًا لِكَيْ لَا يَكُونَ دَعَاءُ سَاحِرٍ دَعَاءَ

ساحری سحری را از عاس کویدی نیست که از دعای

رسول

رسول رسالت کند و گاه کی هر لحظه از آن را حجت
مدارند که دعاء شما باشد بر یکدیگر از راه که

دعای وی موجب سختی بود یا چاره اندر رسد و دعاء

شما کی آمدن رسد و مجاهد و فساد کنند خوانید

و بر احسان که مکه را خواند یکی مد یا محمد یک نام و یک

حزب سرزد رسول تو قهر و احترام و تحم و عظیم و شریف

برد کند مانی الله و ما رسول الله و روف و تواضع گویند

و در هر آن که هستند علماء دین که مصلحتی صلوات الله علیه

ماذ کنند دگری یاد کنند ما ما وی که دگری را از

ما را از وی ما را ایشان وی مان دگر از کنند جز و ما را از

کنند صلوات فرستند و گویند اللهم صل على محمد و آل

محمد و ما گویند شمر علیه التمام و این لفظ و را محصور دارند

و دگر کس را از این و خلفا و علماء دین که یاد کنند و خوان

کنند که روافض کنند ختم الله که لا یند علی علیهم السلام

و علی صلوات الله علیه و روف و امان وی و عجل علیهم السلام و این

ای که گاه اولی و دوم
ای که گاه اولی و دوم
ای که گاه اولی و دوم
ای که گاه اولی و دوم

نشد دسوری مصلحتی صلوات الله علیه ای اسان یاد کرد می

شاه کنند تا چون ایمان میروند

لَوْلَاكَ لَذِي بُرْهَانُ

برسان از کسی که که ایمان می کند از ایمان خدای که

آمره از نصیبه فتنه او نصیبه عذاب

فر اسان رسد فتنی از کشتن از له با سلطان جابر که اسان

سلط کنند و ما را اسان سید علی در دمای نادر دنیا

الْبَيْتُ لَوْلَا إِنْ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

نام ابد آخرت ای خدایا است ای اسمها است

و لَوْلَا نَحْنُ قَدْ نَعْلَمُ مَا أَتَى عَلَيْهِ وَيَوْمَ

و بر من درسی بخود داد ای شما برانند و آن روز

يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ که شمارا از ایمان وی کرد اند چه در آستان

ای که کرده باشد است که کند حال و آن

يَوْمَ الْقُرْآنِ رَبِّكَ يُخَوِّدُكُمْ

و بشنید کنند از آن که و می از عالم که اسان کند

که علی عجل بود و جبریل را علیه السلام بوی فرستاد و غلط

کرد و بچشد و از هر آن که ویدا خواص صاحب الدش و دین

حاصل را خوانند علیه السلام حجت را اسان ماذ و کرونی از

عالم اسان بر کنند که خدای تعالی علی را با فزندی عالم

بوی کرد و خدای تعالی است حال که ترسانان گویند در

علیه السلام و جعفر اسان و صحنه فقر اسان را جز نیست

و از گروهی و بر صلوات فرستد بشنید است که می کشد

دین غلمان خدای عجل را اند که در دل اسان نیست

خدا و دعوت را از این و دشمنان که ما را از فضل دوست

الک که گفت خدای عجل از گروهی را از منافقان که می کشد

روز حد و مکه که ستمی کردند و بی حجت بر علیه السلام

می کشد بی خدای عجل از فرو و سنا از اسان

قَدْ نَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِي يَنْتَسِلُ الْوُجُوهَ

خود انداخته از کسانیکه که جوسرایی هر روز نشند از شما

ای که

و این سوره کلی است و انشا الله تعالی و هفت است
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

مشت شود روز قیامت شایسته
بسم الله الرحمن الرحیم
نام حقایق مهربان خدا

يَبَارِكُ الَّذِي تَرَىٰ الْفُرْقَانِ
مات و دایم است بر این که هستی را و احوال را که در و سواد است و فرقان
عبدی که کون العالمین ندید
سده جوهری محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمله خلفان را در بر می
آید جز و انوار و کلمات حق که الله تعالی

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
المعنی و استیلا و افاضی آسمانها و زمین و فضا
الْمُنْتَجِدِ وَلَدِ الْأَوَّلِينَ
مهر حق و پدری و پادشاهی و اولاد و اولاد

هفتاد و سه

الْمَلِكِ خَلْقَ شَيْءٍ فَعَلَهُ فَنَفَذَ

و این سوره کلی است و انشا الله تعالی و هفت است
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

شَيْءًا وَهُمْ يَخْلُقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
خبر و استیلا و افاضی آسمانها و زمین و فضا
و توانند

لَا أَنْفُسَهُمْ ضُرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ
مهر جوهری محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمله خلفان را در بر می
آید جز و انوار و کلمات حق که الله تعالی

مَوْنًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا
نشد جوهری محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمله خلفان را در بر می
آید جز و انوار و کلمات حق که الله تعالی

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ أَلَا أَلْفُ الْفَرَسِ
از این که کافر شدند از این که کافر شدند و احباب هفت
از این که کافر شدند از این که کافر شدند و احباب هفت

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ أَلَا أَلْفُ الْفَرَسِ
از این که کافر شدند از این که کافر شدند و احباب هفت
از این که کافر شدند از این که کافر شدند و احباب هفت

۵۱

يَوْمَ لَا تُنْفَعُ الْإِيمَانُ

و این سوره کلی است و انشا الله تعالی و هفت است
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا
دایم و کلامی و او را بداند و او را بداند و او را بداند
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

كَرَّ أَوْ يَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا
کلی و او را بداند و او را بداند و او را بداند
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

وَقَالَ الظَّالِمُونَ لِمَ نُسَبِّحُكَ
و کلماتی و او را بداند و او را بداند و او را بداند
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

لَا تَنْظُرُ كَيْفَ ضَرَبُوا
مهر جوهری محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمله خلفان را در بر می
آید جز و انوار و کلمات حق که الله تعالی

لَكَ الْأَمْثَالُ فَضَلُوا وَلَا تَسْطِيعُونَ
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

لَكَ الْأَمْثَالُ فَضَلُوا وَلَا تَسْطِيعُونَ
تا حراف و کلماتی هستند و هفتاد است و هفت
سه هزار و هفتصد و سی و سه است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هر روز این سوره بخواند اگر

هفتاد و سه

ثَبَاتِكَ الَّذِي أَنْشَأَ جَعَلَ الْخَيْرَ مِنْ

ثبات است معافیت مدح و کمال آن کسی که خواهد که در آفرینش

دَلَّاجَاتٍ خَيْرٍ مِنْ خَلْقِهَا الْأَنْهَارِ

از آله که گفته اند خیرتر هستند از آفرینش روز و آفرینش

وَجَعَلَ الْقُصُورَ بِالْكَذِّبِ وَالسَّاعَةَ

و در دنیا که گفته اند بزرگوارتر است از کذب و در آخرت

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ كَذِبًا يُكَذِّبُ

و آماده کردیم برای کافران کذبی که کذب را رد می کند

سَعِيرًا إِذَا ارْتَضَىٰ مِنْ مَكَانٍ

آتش سوزان را چون برآورد از جای

يَعْبُدُ سَمْعُهَا لَهَا تَغْطَا وَزَفِيرًا

در سینه او می شنود و آوازه ای که می آید و سوزش

وَأَذًا الْقَوْلُ مِنْهُمْ مَكَانًا ضَيِّقًا يُقْبِرُ

و آزار دهنده است سخن آنجا که تنگ است و دفن می شود

نمل و اهلان

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَكَانُوا يُخْلِقُونَ

که مایه ی گسختن است در زمین و می آفرینند

قَالُوا لَنَقْصِيَهُمْ إِيَّاكَ لَنُبَيِّنَنَّ لَهُمْ دَلِيلَهُ

ماهی ها را تا بر تو برسانیم و ما را روشن خواهیم کرد

وَرَعِبَ إِسْرَافِيلُ فَانفَثَرَ الرُّوحَ فَكَانَ يُنَادِي لِلْإِنسَانِ أَنْذِرْهُ

و زاری کرد اسرافیل و پراکند روح و می فریاد می زد برای انسان هشدار بده

لَهُمْ نَفَقَاتٌ فَهُنَا لَهُمْ مَأْشَقٌ وَنُفَعَالٌ

و راه های پنهانی و در اینجا برای آنها آتش و نفع

لَهُمْ دَلِيلٌ وَإِنَّمَا الْإِنسَانُ لِرَبِّهِ كَافٍ

و راهنما و انسان نسبت به پروردگار خود کم است

مَكْرًا وَمَكْرًا أَمَّا مَكْرًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی و دشمنی اما دشمنی یا دشمنی

مَكْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

كَيْفَ كَانَ عَذَابُهُمْ كَيْفَ كَانَ

چگونه بود عذاب آنها چگونه بود

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

دَمْرًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا أَوْ هَمَزًا

دشمنی یا دشمنی یا دشمنی یا دشمنی

بما كنتم تعملون ^{که مرجع شما باینست خبر مردم}
 سارا با نوح می کردید و آنرا بشمار رسان سعد بن ابی وقاص
 فرو آمده است چون رفتن مسلمانان شد مادر و مراکت صبا
 از دین رفتی بخدا که هیچ شفقت مرا از سر و کمر ما از دین و جز
 نخورم و نیا شامم تا آنکه که گاو شوی بحر سعد بن ابی وقاص
 از وی سغیر صلی الله علیه و آله عزای عزال از این فرستاد و با نوح
 لغزان است و الاضاف و ویرا میوزد با ما می نگویند که و لکن اند
 شرک و سراطاعت نداشت و کی از سغیر صلی الله علیه و آله رسید که نیکو
 ما که کن و طاعت که دارم گفت مادر را آنکه مرا که کردی
 آنکه مادر را آنکه هرگز نرسد و انبر و او کند
 از سغیر علیه السلام که وی گفت پس اندر ز قدیم مادر است
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 و آنکه ای که ایمان آوردند و کارهای نیکو داشته کنند
لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ
 و در میان ایشان را در جمله شایسته گان و از الناس

ازمان

من يقول آمنا بالله فاذا أوتيت
 مردمان است که می گویند که و ما را بخدای خود چه داد و ما
نَعْلَمُ بِاللَّهِ جَعَلْنَا فِي النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ
 اندر حق خدای خود نماندند و مردمان روح اسبان و عریان
وَلَنُحْضِرَنَّ مِنْ رِجْلِ الْقَوْلِ آتَاكُنَا
 و آنکه نزد ما می آید و برین احوالی نماندند و مردمان با نوح
مَعَكُمْ أُولَئِكَ يَلْعَنُ اللَّهُ بِأَعْمَارِهِمْ فِي جُودِ
 ما شما ای نوح خدای ما نوح که می آید از دین و ما
الْعَالَمِينَ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
 حلقه آن است و خود را اندر حلقه آن که می آید از ایمان و او
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ^{وَقَالَ الَّذِينَ}
 و ما ندانند حال ایشان حلقه آن را بجای که از این است و در حق
 کسی فروخته اند که ایمان آوردند و نماندند و نماندند و نماندند
 رسدی و کشتن از کسانی که کفر و از الدین
آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ



که کافر بود و مردمانی را که ایمان آورده بودند و نماندند
 کشتن از دنیا و ما را که از شما گناهان را شایسته و جل اسان را
 کذب کرد و گفت **وَمَا هُمْ بِكَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ**
مِنْ شَيْءٍ أَنَّهُمْ لَكَ آذُونَ ^{وَأَسَان}
 و آنکه از خطای ما اسان را هیچ چیز و خود اسان دروغ
 زبان اند و لیکن اینها هم و اینها هم
 و هرگز نماند کسی که گناهان خود را و نماندند
 دیگر نماندند کسانی که بهرگاه باشند اسان را ما که اینها انکار
وَلَنُسَلِّقَنَّ رُءُوسَهُمْ بِأَعْيُنِنَا
 اسان و هر چند روز قامت ایشان را را نماندند و نماندند
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ
 و خود فرستادیم نوح را بقوم مسند و نماندند و نماندند
سَنَةً إِلَّا أَحْسَنَ عَمَّا فَخَذْنَاهُمْ
 و در میان اسان هر سال که از نماندند و نماندند و نماندند
الطُّوفَانَ فَهُمْ ظَالِمُونَ ^{فَالْحَنَاءُ}

طوفان

طوفان و اسان ظالم بودند از عاصی بودند و روح را خلق
 فرستاد و هر ساله بود هر که نماندند و نماندند و نماندند
 طوفان شصت سال نماندند و نماندند و نماندند
السَّفِينَةَ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ
 و اهل آن کشتی را و آن کشتی را نماندند و نماندند و نماندند
أَلَمْ نَقُلْ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْقِصُوا
 و آنکه ای قوم خود را آنکه که گفت قوم خود را بر سید خدایان
أَزْوِجَ دَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُعْلَمُونَ
 از بعضی است و نماندند و نماندند و نماندند
مَنْ دُونَ اللَّهِ أَوْثَانًا وَخَلَقُوا أَفْكَ
 و خود می شنیدند از دین خدای شایسته و نماندند و نماندند
أَلَمْ نَقُلْ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْقِصُوا
 که ایمان از آن کسانی که می شنیدند از دین خدایان
مَلَكُورَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ
 نماندند و نماندند و نماندند و نماندند



الرِّجَالِ وَتَقَطُّعُ السَّيْلِ وَتَأْتُونَ

الْمَكْرِ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ مِنْكُمْ

بَعْدَ كَيْسٍ بَرِّئًا كَرِهُوا نَجْرَتَ سَيِّدِهِمْ كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

لَا أَنْ قَالُوا اتَّبِعُوا عَذَابَ اللَّهِ أَنْ كُنْتُمْ

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ لَمُفْسِدِينَ

لَبِئْسَ بِمِثَالِ الْبَشَرِ قَالُوا إِنَّا هَلَّاكُمْ كَوْمًا

أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ هَلَّاكُمْ كَانُوا

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

قَالَ إِنَّمَا لَوْ طَا فَا لَوْ خُنَّ أَعْلَمُ مِنْ

فِيهَا النِّجْيَةُ وَأَهْلُهُ إِلَّا أَمْرًا نَكَثًا

مِنْ الْغَائِبِينَ وَلَمَّا أَتَتْهُمْ رُسُلُنَا

مِنْهُمْ وَضَاوَاهُمْ ذُرْعًا قَالُوا لَوْ

كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَقَمْنَاهُمْ ثَلَاثَ ثَلَاثٍ

لَمَّا نَكَاكَ أَتَتْهُمْ مِنَ الْغَائِبِينَ إِنَّا نَمْنُونُ

عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رَجْزًا مِنْ

رَبِّكَ إِنَّا نَقُصُّونَ وَلَقَدْ نَكَاكَ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مِثْلَهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

وَالْحَبِيبَةُ مِنْ أَهْلِهَا شُعْبَةُ قَالُوا قَوْمُ

كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا عَابِدُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ

لَبِئْسَ بِمِثَالِ الْبَشَرِ قَالُوا إِنَّا هَلَّاكُمْ كَوْمًا

أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ هَلَّاكُمْ كَانُوا

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

وَيَا رُسُلَهُمْ بَيِّنُوا لَهُمْ نِعْمَتَهُمْ

وَالْحَبِيبَةُ مِنْ أَهْلِهَا شُعْبَةُ قَالُوا قَوْمُ

كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا عَابِدُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ

لَبِئْسَ بِمِثَالِ الْبَشَرِ قَالُوا إِنَّا هَلَّاكُمْ كَوْمًا

أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ هَلَّاكُمْ كَانُوا

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

مُرْدَانًا إِنْ رَأَوْا كَاهِلًا مِنْكُمْ

که غزوه کرد اندر و بیای فرعون و قوم وی و ما کان
 الله لیظلمهم و لیکن کافران نفسهم
 و بود خدای که را برسان صغیر کند و لکن ایسان بزرگ بودند که غرض
 یظلمون مثلاً الذین اتخذوا من
 سم کردند داستان از کسانی که فرار کردند از دوزخ
 الله اولیا کثیرا العکبوت اتخذت
 خدای باز ای عکبوت که نصرت ایشان چشم دارند و مثل
 عکبوت است که خانه فرار باشد خالکان خانه و بر آن که معیار
 ندارد از سبب او که بپایند و از او هنر البیوت
 جان از تنای اسنانرا سوزند از دوزخ و صیغته زحانها لکن
 العکبوت لو کانوا یعلمون ان الله
 خانه عکبوت است اگر ایسان می بماند و حلالی و عکبوت
 ما ندعوز من دونه من شئ و هو
 می داند این ایسان می خوانند از دوزخ و تنای از جهنم می بود
 العزیز الحکیم و فلک لا مثا لضرها للنا

و ی است

و وی است ایست که بختهاست و صوار کار است و ما یعلمها
 الا العالمون خلق الله السموات
 و دانند اندر که فرمودند آن جابر که یک صغیر علیه السلام را است
 خواند که گفت عالم آن بود که فغان خدای را بدو از کار کند
 و سافر بدو خدای را و سافر بدو خدای را و سافر بدو خدای را
 ذلك لایة للمؤمنین و من یؤمن به و یؤد الله
 از عرواست مؤمنان را انما ما اوحی الیک من
 الكتاب و لقر الصلوة ان الصلوة
 بر حوائج یا محمد و می کرده اند نور قرآن و ساری دارنار که خود ناز
 تنهی عن الفحشاء و المنکر را در دوزخ می کند
 فحشاء و منکرات و من یلو انما اوحی الیک و لا یحکم
 این سعود کند و از عکبوت که مراد دوزخ است و هر کانی
 و مرا از سبب از بدو و معروف می ماند از باز و سافر بدو
 دوری از حدی و صغیر علی الله علیه گفت ما نیست ایسان که
 طاعت باز دارند و طاعت باز از خود می آید و فحشاء و منکرات باشد

و بعد از آنکه علیه السلام فلان نمازی کند و شب
 در دوزخ می کند گفت باز از دوزخ و مرا از آن و لکن
 الله اکبر و ما ذکر در خدای نه کنز و عکبوت
 از صغیر علیه السلام که وی گفت اندر معنی آن است که
 ذکر خدای شمار اندر کنز و فاضلتر و بهتر از ذکر خدا را
 حکما گفت دانه را نکند ذکر خدا را استخوان بود و ذکر کند کان
 مرحلا افتار و راحت بود و ذکر خدای دایم بود و ذکر
 نده موقت و منقطع بود و ذکر خدای بعد از آن فعل و کی است
 وی بود و ذکر کرده جز منقطع و دفع حضرت نمود و ذکر
 خدای از مشرذ کرنده بود و ذکر کرده او سر از خدای بود
 و ذکر خدای هیچ علتی صحیح نبود و ذکر کند معاول بود
 علتهای کونا کون و ذکر خدای بد را زانی کشاند و ذکر
 و ذکر کند مخلوق بود و ذکر خدای بد را نا مخلوق بود
 و فتاده کند و ابوالدردا میهنی باز ذکر خدای از ذکر فاضلتر
 از همه عبادتها و چیزها جز از وی نه می که این مشغول

و ی است

و آنست که از صغیر علی الله که وی گفت اندر معنی آن
 که خدای عزوجل می کند و لکن الله اکبر گفت ذکر
 خدای همه عالی کنیز و فاضلتر و ذکر آن بود که و ما
 ما ذکر کرد از حدی که حرام کرده است از آنکه از آن
 و ما ذکر کرد از حدی که حلال کرده است و ما ذکر کرد
 و ابوالدردا گوید ای خبر دم شمارا سبب ذکر خدا را شمارا
 و دوسه از آن شد که ملک شمارا و از بهتر است شمارا از
 آنکه روی دشمن میباید و ذکر از لسان فرزند و اسرار کردن
 شمارا می فرزند و از سبب و ذکر که می دهد کند چنانچه با
 الدردا گفت ذکر خدای تعالی خالک گفت و لکن الله اکبر
 سلمان گفت دانی الاعمال افضل کدام عمل فاضلتر است
 و مرز کثر گفت قرآن می بخوانی و لکن الله اکبر ذکر خدا
 فاضلتر و بهتر جز فاضلتر از ذکر خدای نیست معاذ جبریل
 گوید صغیر و علیه السلام رسیدم کدام کار است بدو ذکر خدا
 عزوجل و سبب گفت از آن که حق می فرزند و ذکر خدا را

حال که می در باب در می باشد و بابا اهل حدیثی الطی که باشد
 کتب با موسی در کتب علی کمال و ایدر خبر اید است که علی السلام
 که ذکر خدای عزوجل می اند کرد از روی احوال است و او را یافت
 انرا که با ذکر اید از حدیث موسی علیه السلام و مشهور است که در حدیث
 که در حدیث است علیه السلام با الحاکم عرجوای داد و گفت
 ان تعبد الله کان ثوابه فان لم یکن ثوابه فانه برکات الله علیها
 مع پرستی جان بود که موسی بنی که اگر تو و برانه منی و شی
 مع منند و جای روانت گذار مع رسول الله علیه و السلام
 که وی گفت اندر خطبه بفرمود ان الله تعالی قال ان یؤمنوا و ادوا
 بالاعمال الزکیة قل فرفها و صلوا ما ینکم و بینکم کثره الذکر
 در گذرد اندر خبر که وصال را معنی نمود مشن از آنکه در دایم
 ذاکر بود خداوند خوش را ناخرای عزوجل و برانرا گذرد حال است
 اذکرونی اذ کرم و الله بعلما ما نضعون
 ولا تخاد لولا اهل الکتاب الا بائنه
 و دعای داند انج شاهی کند و خصوص کند اهل کتاب بگذرد آنکه

می اید

می احسن الا الذین ظلموا منهم و قتلوا
 کثرت بود معنی رسول فی لطف و غیب رحمت آن که می بایست که در حدیث
 حجت دهند و گویند امنا با الذین ظلموا و قتلوا
 الیکم و الهنا و الهکم و احد و حجت
 له مسلمون اما ان او در میان که و فرستاده اند ما و ان
 و فرستاده اند شما و خدای ما و خدای شما است و ما را مطیعیم
 و او سرور کرد که اهل کتاب نورس می خواند و عبرت
 و انرا منبر می کرد در حدیث سلمان را با رسول الله علیه و السلام
 گفت اهل کتاب را و کذب ترک کنید اما انرا و قولوا انما امرنا
 انزلنا و امرنا انکم لایه و کذلک انزلنا الیکم
 الکتاب فالتین انما هم الکتاب
 و معان فرستاده اند بر اسان معان که هر فرستاده اند کتاب
 و انسانی که اشارت داده اند کتاب یؤمنون به و من
 هو لا من یؤمن به و ما یحکد با انشا الا
 اما ان او در حدیث مع رسول الله سلام و اصحابه و انان معنی اهل که

کتب است اما ان از دین معنی موانع اعمال که و انرا که در حدیث با انکه
 الکافرون و ما کنت تملوا من قبله
 کافران و می خواند فی ایش از کتاب جز کتاب
 ولا خطه یمینک از الان ان المظلمون
 که هر فرستاده اند مع کتاب می معنی پرست خود که ایدر حدیث
 بل هو ایات یمینات ضد و در الذین
 و کثرت در حدیث است که نورس است در ان معنی و ان و مجر و اول
 وی معنی است ظاهر ایت اندر دل از کسای که داده اند او تو را
 العلم و ما یحکد با انشا الا الظالمون
 اما انرا علم و دانستن و انرا که در حدیث با انکه انرا معنی ظالمان
 و قالوا لولا انزل علیه ایه من ربه قل
 و کثرت در حدیث است که نورس است در ان معنی و ان و مجر و اول
 فرستاده اند بر معنی از کسای که در حدیث با انکه انرا معنی ظالمان
 عند الله و انما انانند بر مبین اول
 هر دو انها حدیث است و هر دو در حدیث با انکه انرا معنی ظالمان

می اید

یفهم اننا انزلنا علیک الکتاب فی علیهم
 بود اما انرا که با فرستاده اند هر دو که می خواند بر انشان
 ان فی ذلک رحمة و ذکری لقوم یؤمنون
 و خود ایدر ان معنی است و اذ کرد فی حکم و ان با که اما ان ایدر ان
 جواب است که اسان کشد لولا انزل علیه ایه من ربه و کثرت در حدیث با انکه
 کتبها اولین مع خواند را الله تعالی ان ان در حدیث با انکه
 بالله یمین و یمینکم شهید یعلم ما فی
 کوی کفایت کند است غرض میان من و شما که ای که من رسول او ام
 کتاب و است داند انرا اندر السموات و الارض
 و الذین آمنوا بالباطل و کفروا بالله
 اما انرا است و ایدر در حدیث با انکه انرا معنی ظالمان
 حکایت اولیه هم الکافرون و لیستحسبوا
 انشانند که اسان را ان کارانند و فرستاده اند هر دو که می خواند بر انشان
 بالعذاب و انج هم لیستحسبوا الکافرون
 عذاب و خود در حدیث با انکه انرا معنی ظالمان

اما انرا که
 با فرستاده اند
 هر دو که می
 خواند بر انشان

يَوْمَ نَغْشِيهِمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ
 ان روزی که قرار شد عذابشان از بالا آید و از
 تحت آن خوار شوند و بگویند ذوقوا ما
 ولزیر پایها ایشان و کلام ایشان را بخشد و آنچه
 تعلمون با عبادی که از این آموختند
 شما بفرمایید می کردید مانند آن که از کسانیکه ایمان آفرید اندک
 بر طاعت کسی را عاقبت می کرد که آن را رخصت و اسعاف
 فایات فاعبدون و من فریاد است مرا
 می شنید و مع مخلوق را طاعت می داد در شرک و رسول است که الله
 علیه و آله می فرمود از منی سخن بگویند و من می گوید
 كل نفس من انفة لموت فخر الناس بعون
 هر کس که خواهد خیزد هر کس که ایمان آفرید و هر کس که از ایمان
 مشرکان و از این آموختند و عملوا الصالحات
 و از کسانیکه ایمان آفرید باشند و کرده کارهای نیکو
 لنبویهم من الجنة غر فاجري من

فرود آید

فرود آید هر اسیر از این جا که سار می آید و مستند بر غنای که
 مع روزی که از این خفته اند از این خالدین
 فيها نعم آخر العالمین و در اینجا نعم آخر این عالم است
 مانند نیکو است و در کارگاه آن که از این صبر و اوست
 و بیهوش می شود و بگویند و کاین من از این
 و در خدای خود می گویند و کاین من از این
 شجارت رزقها الله یرزقها وایا کم
 و هو السميع العليم و حدیث است از عذاب
 که بر نواز در روزی که خدای روزی دهد و ترا و شما را
 و اوست و است افعال شما می شنود که می گویند در روزی
 و می بیند که از وسط می رود ایمان است با حق و در دلهای است
 کارها را شما و سبب و زوال این است که می فرماید
 مکه و موانع می رنجانید و فرمود است از آن که مدینه
 شود و ما از آن که افرا و طمان کجا می باشد که گفتند و شما را
 علیه السلام و من شوم و ما را مدینه مال است و نه سوار و عباد را

اللّٰهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ
 خدای که می سازد روزی که هر که خواهد از این کار خوش
 و یقین له ان الله یکتب شیء علیهم
 و می بیند که می نویسد ایمان را که خدای بخرد و ایمان است
 و لیس سألهم من نزل من السماء فاجابوا
 و اگر می پرسید ایشان را که فرو فرستاد از آسمان این و فرمود که
 به الارض بعد من انما یقول ان الله قال
 و آن را می بیند از این که می گویند که ای کمال الله
 و اکثرهم لا یعقلون و ما هذه
 سار خدای را می شنود از این که فرمود و گفت این
 الحیوة الدنيا الا لهو و لعب و ان
 و در کانی از جهان که می گویند و از این و خود را از این
 الاخرة لهی الجوان لو كانوا یعلمون
 از جهان است که باقیست و چون می گویند که ایمان می دانند
 فان اکتبوا فی الفلک دعوا الله یخلفین

طعام و شراب باشد خدای عزوجل از این می شنود که خدای عزوجل
 و سنوران آنکه ایشان را خدای می خاند و خدای عزوجل روزی
 انسان از این می شنود و آن عمر که با بفرموده السلام
 ادر که می بیند از این که خدای عزوجل علیه السلام فرمایند که
 خوش و می خورد و مراکت بخور از این که می بیند که می بیند
 که من چهار روز است با طعام بخورده ام که می بیند که الله
 الله المستعان که من عمر که می خواهم خدای عزوجل مرا که
 فصر و کبری دادی اخفا فامض اعنه و لکن یک روزی را شنید
 و در هر روز که مراکت می کند باشد با این که می بیند که می بیند
 از مردمان که یک ساله وقت می دهند و وقتشان صغیر باشد
 خدای عزوجل از این فرو فرستاد و لیس سألهم من
 خلق السموات و الارض و سخر
 و اگر می بیند ایشان را که آفریده است آسمانها و زمین و سخر را
 الشمس و القمر لیقول ان الله فانی یو
 آفتاب و ماه می گویند خدای را که آفریده است آسمانها و زمین و سخر را

الله

واحكام ان سزاوت و جعلناه هدي لمن اراد
 وجعلنا منهم ائمة يهتدون بها من اهل
 صبر و ابرك شاب و رانای که در وی اسرار را نشان
 اما از کرد هر حال اسباب راه نماند بخون ایمان و انکه کی
 صبر کرد و گانول یا بایشان بوقوت از
 و موزد مانتها و مومنین و تفرق اسیدان و خرد و حاکم
 یفصل بینهم يوم القيامة فيمكثون
 حقایق و کذب از اسباب و روز قیامت اندراج بود در اندران
 فيه يخنقون اولم يهد لهم لهم اهلها
 اخلاق می کردند ای راه بخود است نشان از اخلاق
 ملاک کرده اند از بنش اسباب مرقم از قلم من القرون
 سمثون من مساکنهم ان ذلک
 از در نهاک می روند اندر مسکنها و اسباب و خود اندران
 لا ياتن فلا يسمعون اولم يروا انما
 عمرتها است ای می سنوید و میند دهای که مایه را بنهر

سور

نسوا الماء الى الارض لنزح به
 اب برین حسا کرد گرفته بخت نشان برین روز اندران
 زرعانا لانه انعامهم وانفسهم افلا
 کسینگی می خورد از انهار با از اسباب و نهار انشان از
 يتصرون و يقولون في هذا الفتح انك
 می بیند و می گوید کی نوزد از فتح می روز که مانتها
 صادقون فليوم الفتح لا يفتح الذين
 راست می گوید که روز قیامت بود که مانتها از اسباب
 كفروا لانهم ولا هم ينظرون فاعجز
 که کافرینند اند اما از اسباب و نه اسباب را مانتها دهد از غرض
 عنهم ولا ينظرون انهم ينظرون
 از اسباب و اسباب در صورت را که اسباب را مانتها و مانتها
 کروی می کنند از فتح می خورند و کروی می کنند روز
 و روز و مانتها است که سوزند از انشان از انشان
 انکه که عذاب اسباب مانتها باشد

ان سورة مد است و انتها تهنيتا و منه است و کلاسر
 مزار و دوست و همتا است و هر و مرد و هر و مرد و مرد
 و شتر است ای کتب که در رسول است علی الله علیه
 مکر سورة الاحزاب و اخذ و اهل و شتر با موزد و رانای
 بيوت الكافرين ثلث و سبعة و سبعة
 بسم الله الرحمن الرحيم
 يا ايها النبي انزل الله ولا تطع الكافرين
 ای تو که سحر می سر از خدای و طاعت دارد که از را
 ولما نفي عن الله كان علما حكما
 و مانتها از انکه خدای است و انما احوال و مانتها
 و انتج ما يوحى اليك من ربك ان الله كان
 باج و مانتها از انکه و می کنند از خدای تو که خدای
 فاعلوا خيرا و تو كنت عال الله و كنت
 بال الله و كبرا و مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها

کرم

کاسمخ الاسال جواند موزد اندند و عطفان ایند و فسرده
 اندند مملو واحد و مانتها از انکه السلام روز و مانتها از انکه
 نوزند و انتها که نوزند و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 از دست حوش کردند و موزد ناز و کد که از اسباب
 مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 الفسطاط و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 خواست نماند که مانتها از انکه و مانتها از انکه
 عهد کرده ام با مانتها از انکه و مانتها از انکه
 حشر و مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 کنت من ان کنت مانتها از انکه و مانتها از انکه
 اندر ام و مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 کنت با کسری و مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 و مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه
 مانتها از انکه و مانتها از انکه و مانتها از انکه

آورده ای معنی است اب دخته و من از بحر صدف و فایده
ام مرا بوی گلزار حی بر اشاد و استغفار سار می کرد
تا عهد داری فراستند که اگر فزونی غطفان یاد کردند
و مراد اسان بر نماند و مراد دهند ادرار حسن با هر قرا
انرسد و مران سبک کباب عهدی حکم کرد و ارمید
نغمه سازند و انرا بعض کرد از حره معر علی السلام رسید
معمر بعد معاذ را با عا غنی بفرستاد کت بشود و تکرار شد
ان حرف است که می گویند مانه و کت اشانرا اگر اسیر بود
مسائی کند که من عا و نظام کند که دل مرداضع شود
و اگر انرا اصلی ناست ظاهر کند اسان و مد و حال افغانند
مانند که کت اسان و اسان بفرمیدی هست اسان باز اندیشد
و بفرمای علی السلام خبر دادند و هم رسلمانان بخت شد و مساف
هون کردند ما منت بشر کت که معمر علی السلام بار اکت
خبر داد که کت اسان و کت اسان و قصر بخواهم خورد و کی از مانی تواند
تا اساطیر سود ما و عدا الله و رسوله الا غرورا ما بالک اکر

وکیل

و کلی و حافظی و سبب زوال اننها از بود
نیا ابو سعید بن حرب و عکره بن زید و ابو الاغور
و عمرو بن سلم بن الشلی بن مدینه آمدند و نزد عبد الله بن
سرمه افغان فرود آمدند و نزد یک دین احد بود و بفرموده
علیه افغانرا انهار دادند و نزد با بوی بخور کنند و خواست
ما اسان بجد الله بن سعد بن له سرح و طعنه نرا بر سر کردند
بفرموده علی السلام که از ان عا مانرا و کونتا افغانرا استغفار
است و منفعتی و سود دارند ان کسی واک افغانرا برستند
تا ما دستار نمودارند تا خود انی با خدای خویش عمر خطاب
گفت یا رسول الله مراد ستوری ده تا که از ان افغان بفرموده
السلام گفت من افغانرا انهار دادند و مراد اسان بفرموده
فرمود ما افغانرا از مدینه برو و کردند خدای عز و جل
فرمود فرستاد ما انها انشی ان الله و لا نطع الکافر و کردی
از پسران کردند که جماعتی از پسرانند و نزد یک بفرموده
السلام گفت که از ما مالک سال نیاز و می برستم تا فرستاد

ارزن خوش و المکی را کی عمری را بفرمودی که می گویند
حنا ملک مردی را دو دل ناست که فرزند زادن و مراد
و یک زن هم زنی ناست و هم مادر و نه بی که ادرار کت
و ما جعلنا زواجکم الا لی تظاهروا
منهن امهاتکم و کرانان سارا که شاطهار بی
کنند مادران شما هم زن باشند هم مادر و انرا است
اندرشان و سر القامت و زنی خوله مدینه و فرمود
است چاک با ذکر ادر رقصه و **و ما جعلنا الاعمال**
لبنائکم و ان کسان که شما افراسان که میزد عزای انرا
سراش شاکر ده است و انرا است ادر در انخانه الکلی
فرموده است که نده رسول بود و معمر و انرا ذکر و بفرست
بذرفت سران و زنی و زنی داری داد و زنی و انرا است
شامان کنند و زنی سران بخواست حله فایان است و فرستاد
ذکر قولکم با قولکم و الله یقول
و ان مول ما است لی می گویند در منهار خوش و خدای گویند

داند در نشا و منزلت مانند که تو بفرموده علی السلام احباب
خدای عز و جل فرود فرستاد یا ایها الذی ان الله و دان که مراد
بود مام و بی ابو معمر جبل بن معمر القسری مریدی خرمند و شج
ششندی با ذکر فنی قرسان کنند و مراد ابو معمر از حسنهای یاد
مع نکرد الا بنایک و مراد و دانست و وی می گفتی که مراد و دل
است سران از ان هرهای با نر و من فاضله مراد و تهمیده و مراد
دانست خون و زید و زید مسکان بفرستند و معمر با اسان
بود و سفیان مریدی و وی یک علین دست گرفته و در ادرار
وی گفت ما با معمر دست ان حال مراد و کت بفرستند کت
سر دست حال نو که علین دست گرفته بی نشاد داری و در کت
بفرموده کت با اسم ندر اسم که مراد و اندر مای دارم از زور و
نیا و مراد و دل نیست و این مراد خدای عز و جل **ما جعلنا**
الله لرجل من قلیین بن جوفه نه آورده
مراد معمر در اد و دل اندر خوف و بی مسائل گویند ان
میلی است که خدای عز و جل با ذکر ده است المکی را کی طار کردند

ارزن

الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ اذْهُمُ
 خن واوله نامد و بعد از آن خنقی یافتند که لا بايهم
 هُوَ اقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَا هُمْ
 اسامی از آن دست تراست نزد خدای هر آنکه اندند از ایشانرا
 فَأَخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ
 برادران شما باشند در دین و از آن که در کنار شما باشند
 وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ
 سی بران همانند و نیست بر شما هیچ عجز انداختن خطا که
 وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ
 کرده ام بدان که انشاء نیست کرده اند بدان اسرار
 غَفُورًا رَحِيمًا وَلَكِنْ رَتَّبْنَا حَرْجَ الْأَمْرِ
 کند بدان دلها آشوبی و خدای امر را گسست و در هم آمیزد
 اِنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ رُسُلٌ كَذِبٌ
 از عشا ای که می باشد که یکی از شما را بگریزانی و راست نیست
 كَذِبٌ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
 کردندنی بوی و آروی هر آنکه باقی ماله کی اراست و نازد و غیر



عید

باز
 تورا بهای از یکبار که دوست داری و لکن خدای
 مَن لَّيْسَ أَهْلُكُمْ بِالْمُسْلِمِينَ ووی دانا
 ترست از کسانی که راه یافته باشند خبر مطلع
 روایت کند از در حوش که وی گفت هیچ کس و هیچ کس
 اندر شنید الا ابو کر که خون غم بر او کشید و الا که
 من احببت خدای مع او می بینید و حارث بن عوف از کتبت
 علیه السلام واد انهم کفر حقین و لکن ترا شناختن تو را
 که به جهل عرب ترا شناختند ماطافان اسان نادر که
 ما را از آنکه بیرون کشید خدای عز و جل انشاء کرد و کتبت
 وَقَالُوا إِنَّا نَتَّبِعُ الْهُدَى مَعَكَ خَطَفُ
 و پسدا که نام که هر حدایت با تو می آید و بر ما
 مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ يُنْكِنْ لَكُمْ خَيْرًا مِّنْ
 از در سر ای که ای نا ایشا ترا مکن کرده ام از هر
 خَيْرٍ إِلَيْهِ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
 اندر جا ملت غارت می کردی که در عالم ملک مع می نماند و ملک

مِمَّا آتَاكُمْ مِنْهُ حَزَنٌ يَوْمَئِذٍ يَمُنُّونَ
 و لکن پس از آن که از آن روزی از دنیا و لکن از
 قَوْلِهِمْ كَذَبُوا الصَّوْتِ فَاسْمِعُوا
 و لکن پس از آن که از آن روزی از دنیا و لکن از
 لَا يَمْلِكُ أَهْلُ الْأَرْضِ أَنْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ
 پس از آن که از آن روزی از دنیا و لکن از
 إِلَّا قَلِيلًا وَكَتَابُ الْأَوَّلِينَ
 ارام گرفت و نجا کس از اسان که از آن و ما و از اسان
 وَمَا كَانَ لَكُمْ مَهْلَكٌ يَوْمَئِذٍ
 و بود خدای تو هلا کند و ما را نایافته شد
 فِي أَمْثَلِ سَوْءٍ لَّا يُلَاقُوا عَلَيْهِمْ أَهْلُهَا
 اندر اصل سول بخار در یک که بر اسان خدای چهار
 وَمَا كَانَ لَكُمْ مَهْلَكٌ يَوْمَئِذٍ
 و بود و هلا کند و ما را نایافته شد
 ظَالِمُونَ وَمَا أَفْنَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ

باز

کف داری کت و ما را در غری طاهر که عذاب
 سر بردار یک سلم سید و وی بر کس سینه نو دما
 گفت و در هر دو را باقی الله چون هر دو یک و کت
 رسد بر هر فردی و در مال جوی می رسد که کت
 می آورد سلم را علیه السلام و از یک وی رسید سلم
 وی گرفت و و سر او کشید و کت را عقیقه غذا باشد
 هر دو کت مای الله ماذن اسان فامت سلم بر رید و
 عمو که اسان علیه السلام از وی رسید به چهار دکت
 مدد هر دو را دما کت گفت خدای عز و جل
 فَكَتَبَ عَمْرٌو عَبْدًا وَقَالَ الْحَطَّابُ
 سر و اسناد از کت به ساره کت من جری دانست که
 لَمْ يَخْطُ بِهِ وَحِشْلٌ مِنْ سَيِّئَاتِ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 و در آن روز و در هر دو سبب جری و کت
 الْخَيْبِ وَجَدْتُ لِمَرْأَةٍ تَمْلِكُكُمْ وَأَوْفَيْتُ
 که ملک بود از سوله است من با هر دو که ملک اسان بود

ترا معنیها را پس و نه با تو کن ای دل آید از آیه ای که در حدیثی
 آمده است **إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ**
 یا ایست که مانند انسان مرگ خود را می بیند و بگوید
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا
 ایست که مرگ را می بیند و بگوید که ایست که مرگ را می بیند و بگوید
 حاکمی را سازد با دنیا را می بیند و بگوید
كَلِمَةً يُؤْفِكُهَا وَمِنْ أَجْلِ أُخْرِكُ
 و در شرح این آیه می گویند که این آیه را می بیند و بگوید
إِلَىٰ يَوْمٍ يَئِیْتُونَ و در روز قیامت و عبادت
 می آید و عبادت گذار می بیند و بگوید که این آیه را می بیند و بگوید
 خود را با دنیا را می بیند و بگوید که این آیه را می بیند و بگوید
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ لَا يَنْصَابُ
بَيْنَهُمْ يُوعِظُ وَلَا يُنصَاوُنُ
 و در شرح این آیه می گویند که این آیه را می بیند و بگوید
 از روز قیامت که این آیه را می بیند و بگوید

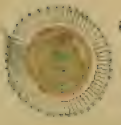
درین سخت اول می خواهد اندک روز سخت دیگر بویجا
 بود که گفت فاذا هم قمار بطرون و اقل بعضهم علی بعض
 سالون از مسعود گویند شده ریا دارند و وفات
 و با انی داسارند و متادی کنند از فلان فلان است
 هرگز و راندند و می خنجر است مانند کسی که و بر او
 در خوشی با فرزند خوشی با سر برادر خوشی با زن و سوسر
 هوس بران ساز کرد و وسوسش باز از طلب خوشی
 و حای عالی گویند ضحاه اسان بکار گویند با رب دنیا
 براند و رسید از یکجا هم و دستکان را گویند از اعمال
 مگوی و بهید ضحاه و خضای وی اگر کسی سعید
 ماسد و برامقال دره احسانان بماند خدای تعالی انرا
 کرد اند و و برامست و فضل خوش و اگر بعد از الله
 سخی باشد و و برامی احسانان نماند و سکارا و ماند
 که کاهان همان وی روی نهصد نفر از اسان
 و سروی یکی یکید و ویرا دورخ و سید نود و الله

برگی

طلب است محال گویند شرک است از چنان کی بد
 تن از در در می از است که کفر کی حربه بود کی وی غنا
 کفر شب و روز و هر از خدای و از طاعت وی شغل کرد اند
 از لحو و عفت مانند و غنا از جمله داشت و حاد از ان هر کرد
 غنا اتفاق بر و مانند در دل او امامه کرد کی غرکت
 علیه السلام خدای عز و جل مرا فرستاده است تا رحنی باشم و قد
 خلقنا را و موده است تا نیست کنیم معارف و برامیر و اول
 و صلیت را و حای عز و جل سعدی یاد کرده است که نندی اند
 ندکان عز و حنی خرم و مدها و در که مری و وفات و برام خدا صد
 و هر اگر عذاب باشد و اگر امر زده و مع کس از انک از دنیا
 ارم بر کس نه من و ویرا شتاب دهر از اجاز القدر روز
وَ اِذَا تَسَلَّى عَلَيْهِ لِيَا نَبَا وَلِي مُشْكِرًا
 و چون خوانند بر ایشان خشنای با بر کرد و بخیر و بیکر کان
لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي اُذْنِهِ وَفَرَا
 حال که کوی شنیده است تا انا جانک کوی کی آمد و شد

کوسری کرافی است فبشر رب عبدك اليك
 مرده ده و بر اعدای در دنا کس از انک از دنیا
وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ
الْجَنَّةِ خود از کسانی که امان از دوا کار و مانشا است
 کنند ایشانرا است عشتها باغت خالک فيها
وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 جاودان باشند اندا بجا و عده حای اسانرا است سخت
 و اوست نشا صواب کار **خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَعْدَ**
عَمَدٍ ثَرْوَتِهَا وَالْقِيَتِ فِي الْاَرْضِ
 ماورده است اسانها کی ستون می شد انرا و فرو افکند
 است در زمین کوهها **وَاَسْبَغَ اَلْجَنَّةِ بِجَم**
وَقِيَّتِ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَا بِيَّةٍ مانند ثبات مانند اند
 زمین سارا و مرا کن و بکرده است انرا زمین از عشتها
وَاَنْزَلَ اَنْزَامًا لِّلشَّجَرِ مَا فَاَنْشَأَ فِيهَا مِنْ كُلِّ
 و فرو و سنا دهر اسانرا و بکر و بماند انرا زمین از ستر

نور



رَوْحٍ كَرِيمٍ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي
 صبی کرانی ندونی ایچ خواستیر این که کلمتیر خلق خدای است
 در این مانند ما **ذَا خَلْقُ اللَّهِ فَرُونِي**
الظَّالِمُونَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ باچه افزه
 است از کسانی که دوز و میاند از معبودان شایطانها اند
 بر لینی اندطاهره و از سخت خدای است و شرکان که نشان
 دوز و می جنرهای رستیدند خدای عز و جل خلق را اثبات کرد
 و گفت تو امر نامند باچه افزه است از کسانی که دوز و
 اند و معنزه از سخت و ستر مطلق کردند و کنند مانند هزار
 هزار چیزا فرزند و از بیم کافست که منجه اسان خلاف
 فرمان است و تقریر از سخت مام نیامد اسانرا به اهل است و جماعت
 نشا کوس و می کس و چیزا فرزند و نامرند کفر خدای عز و جل
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ از انک از الله
 و خود را از لقمانرا حکمت یعنی علم و عمل و صواب کس از انک از الله
 و فرو و سنا دهر اسانرا و بکر و بماند انرا زمین از ستر



اَلْخَوَافِكُورُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ وَلَنْدَرُ

دگر که ابله ارمله میدان باشی و سرباز

عشیرت ناک الاقریبین و اخفخ خا خل

عبرت هفترا بزدل سرباز بدو مکن جانت هفت

روان کد لومسره که سغمر علیه السلام خواست آنکه

که از این آمد و گفت یا معترف قدش عزیزه ستر را از افش

دورخ از خدای عزوجل لا اعی علم من الله شیئا ما عا بر عید

المطلب من از شاخیری گفتان کنم با فاطمه بنت محمد که اشغ

علم من الله شیئا ما صقیه عه رسول الله لا اعی علم من

الله شیئا سلونی من فی شئنا کما سئنا من یوحا همد

از مال من مرع خواهد و آمد در فی اخبار ائمه اسن که

وی جمله عسرت هوس را بخاند و بولیب ادرمان ایسان بود

اگر گفت اگر من را احیری کو عمر را راسکوی دارد کنند

اری گفت سرش را من بدیبری ام او سر عذاب سخت

بولیب گفت نبی الک سائر الیوم هلال یاز افرای و کار

الزحیر

ار هر از خدای را که خدای عزوجل است و میناد سدا الی

لَمِنْ اَتَعَلَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَانْصُورْ

الهی یا که مرا ساعد شده از مؤمنان اگر عا می بودی

فَقُلْ لِّلَّذِیْنَ یُرِکُّهُمْ مَا تَعْمَلُونَ وَنُوحًا

نوحی می سترام اراج ساجی کند از عبادت ثواب و نوحا کن

وَعَلِ الْعِزِّ بِالْحِیمِ الَّذِیْ یُرِکُّ حِیمَ

برساتند حیم امیزد الکتب من ذرا انکه که خدایت

تَقُورُ وَتَقْلِبُکَ السَّاجِدِ

نار هر ساجد کاشی و لادن تو اند سنا جاف

از عا س کو خدی نقلی است که ادر نماز را زالی بحال

بی کسود از حق فنام و رکوع و سجود بجا هر کون علس

که بار من می می صلوات خا خل ادر من می می و معبر

صلی الله علی ارس سحران ندی که ادرش افس علیک

ادر ساجدان و ماکد از افسنت که ادر روان کد لومسره

علی السلام گفت انما الوداع و السجود نام کد رکوع

کادان اند و سجد و طلع و مسامت کد لانت ارا غا و ان طالع

کشد بد من سحر اکنای می خواهد جز خدا الله و الهم

الحرمین و عمر بن عبد الله و امیه بنی الک الملک می کد در عرا

ط الله علیک و مرشدان سائر افسنت می کد در و معطل الله

علی گفت بن احسن حجت الاسلام فاطموا السانه مرکبا

نود و اسلام ادر زبان می سزد و ارجاع کوز می الله

لحن مع علی السلام که گفت اذ المسراته بکد نادر است

فرام ادر و گفت اسانرا و مذ کسفر اذ الکانت محمد و رک

مجنوع کد در ادر من روز و لکن او شا کد ادر ما افسنت

المرشاهتم فی کل و لا یهمون

ک می می که افسان ادر وادی و ادر ما سحر می کد

و افسان می کد و ارجح ماکد افسنت ادر و افسان افسنت

الذین آمنوا و عملوا الصالحات

تکران سانی که امان و ادر و کد ادر کد ادر شکو

و سجود و خدای که من سارانی می ادر افسنت که که

سار کد و سجود کبند و سعد ح کد و سلاکت

الساحد من مع لانت که می کد ادر ارجح افسنت

لدهی حال کد عرا ادر من غمی کد در و ساجدان ادر من

باول انسا باسد و روای کد لانت اسن اذ ان عا می الله

که وی گفت و سلاکت الساحد من انسا کد ادر من

به سعدی می لانت الک که ان لانت بداند و کد لومسره

ابا و احلاب وی در من سجود کد در من عا می الله

لانه هو السميع العليم هکذا یومک

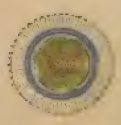
من نزل الشیاطین نزل علی کل

ا قال السمع یلقون السمع و اکثرهم

دورخ و لانت و فاجری و اسعد و در سحر و سحر و افسنت

کاد یوز و الشجر یتبعهم الغاوت

کادان



و اما در حدی ای و عمر سوار و شب هستند از بس ان
مَا ظَلَمُوا و سِعَامُ الَّذِي ظَلَمُوا الْيَتَامَى فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

مجلس

من او اورد و او بوسه داد و در خطاب رضی الله عنه بحسان
گفت ووی سر اسادی کردی و در مسجد مرا گشت و در کثرت
حسان گفت من سر اسادی کردم و در مسجد و در مسجد بزدان
بسی که از تو هر روز بی محمد علیه السلام اکا حان را گشت
بنا بوسه و گفت که ای کشیدی از سر علی علیه السلام که وی گفت
اجبت عا هاب ده از من که گفت اللهم واده روح الدار
بوسه و گفت ای شدم و نه گشت مع علی علیه السلام اهل المیزان
فان حریل معک حاکم و کان انما که حریل با تو است و در آن
احاد و آثار که یاد کردی و در کتابت سر علی علیه السلام
ست و لیکن محاکم کردن سلمان را و حریل و در روحش
عراستن که ای از رد کنند و حضرت سر حان است که
سامی که در رضی الله عنه السع کلام و حسنه حری و فقهه
مع امام عده که سر علی بوزید از در ذکر الله المیزان خواهد
و ان فاضله و در کثرت حاکم اما از آنکه که در خطاب رضی الله عنه
حسان گفت گفتند ما من که ما را هزار از سر علی علیه السلام

شَوْهَ النَّارِ اَنْ يَمُوتَ وَتَنْزِيلِ الْمَكِينَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَرَفًا آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابُ مُبِينٍ
 ابراهیم که بگوید ابراهیم است از آنها و خدای عز و جل می گوید که

که امر
میرزا

أُولَئِكَ مِرْوَنٌ يَقُولُ لِمَنْ مَعَهُ قُورَاقِيمٌ

و بدان که مردان پاک را ساند و مردان پاک را پاک داشتند
اسانند و از او خیر و مال اعیان می گویند و از او است از شیعیان
و حقان و روزی اند که امت حاکم خواهند و او را بنفشه کشند
و در کتب می گویند الخشاکات للنشر کلمات می خواهد
یعنی کلمات حدیث مردان است و کلمات طیب مردان
طیب باشد و سخن از اخراجات عبادت و رضای الله عنها که
خیال خط مرانه حدیث است که هیچ روزی نمانده است
که آنکه جبریل صورت من مرد و از او حدیثی اندر دست داشت
آنکه علی عمر علیه السلام خواست که مرا بخواند و دوم
آنکه من که بودم و هیچ زن شعر بخوانم که می دانند که اسرار او است
و شعر خواند و سر روی رنگارنگ و کوری اندر خانه
و در میان کوری اندر اندند از خانه من و هر کس که در حق
روی فروزد اندی و وی اهل هر بیوی اسان از ویست
حدا سندی و را که کشیدی و وقت بودی که می گفت

امدی و منادی ایدر یک کجاف و درین خلقت وی شود
و صدق وی بود و ایدرسان من و عیالده است از اسان و انی
مفر د ایدر عدد من و مرا طای عرفی یا کافر و مران در کجاف
است و مرا و عده کرده است عفرین و درین صحر و مر
اید دل وی امان بود و مرا ایدر باب عاشق و ام المومنین و الله
عنه و هیچ شک و شبهت نماند از الکهای عرفی می گویند
اول که من و منی مخلوق و مر که بر اندر من و منی بود ایدر
وی و من نشاند با جماع ملمانان و ان ایدر انست که ان
نساز که ان گویند از جمله و افر مسلمانان از انشا کافر
گویند و ره من و مسلمانان را اسان لعنت کند و مثل
اسان ایدر ان صحر که می گویند من منافقان و کفار است
که اسان ایدر ان کنند که بعضی در مسلمانان و مر مران
و احباب و ازواج و بی اهرم حاد و تغالی جمله مسلمانان را بده
است لعنت می کند و افر و اکر کافری ایدر جمله کافران و صد
کذ که حزی از ان ایدر ایدر کذ و ایدر محلی از محلی از ان و عیال

نور

و عصاف و سغران و در یک وی بود از افراموسی داد و شد
که یک که ان عصاف و کذبت نهاد بود در یک وی و شسته
ایدر صورت مردی و من و افراموسی بود که عصاف را در
ان عصاف افرید و در و مرا کشت از ان کذ که می کرد
با و در و من و مران بود موسی از سغ نشان کذبت
است در یک من و من موسی را در کذ که ان عصاف را موسی
ان عصاف است سر نشان خصوصیت کرد و اتفاق ایدر ان
که کلمه از ان اول کسی کذ که اسان من و فرشته می ماند
ناحلم کذمان اشان و کذت از ان بر من و کذ که ان را
کر کذ را و ایدر با شد و میخواست که بر کذ نتوانست موسی
ان عباس کذ را ایدر سرای و من خانه می بود کس ایدر ان کذ
سرونی کروی از ان کذ موسی از ان کذ که من و من و من
مال کروی سید و عصاف ایدر ان خانه بود و من و من و من
سیر بود که کاه که فراسدنی و ایدر کذ در ان خانه رو
ولی از ان عصاف را و من ایدر که که دست از ان عصاف کذ

دست و سوختی سر من موسی با عصای است در رفتن
و عصاف کذت و من و من و در دست و سوخت سر ان کذ
داست و من و من و من و من و من و من و من و من
و کذت و من و من و من و من و من و من و من و من
عصاف کاری خواهد بود و ایدر من و من و من و من و من
موسی علیه السلام از عید کذ که خواست که کوفندگان را بجز
مرد شعیب و مرا کذت و من و من و من و من و من و من
و من ایدر دست و من و من و من و من و من و من و من
از ان سوخته تر باشد که از ان ایدر های است و من و من
نرم که تر و من و من و من و من و من و من و من و من
بر اندر من و من و من و من و من و من و من و من
ر من و من و من و من و من و من و من و من و من
موسی سر ان کذ که من و من و من و من و من و من و من
سپار د کذ که من و من و من و من و من و من و من و من
ند و موسی بحث کوفندگان و من و من و من و من و من و من

موسی

موسی برخاست و با شمشیر کذ که ان را کشت
و از کذ موسی ایدر من و من و من و من و من و من و من
من و من و من و من و من و من و من و من و من
ایدر ان عصاف کذ که من و من و من و من و من و من و من
دست و من و من و من و من و من و من و من و من
و موسی ایدر ان عصاف کذ که من و من و من و من و من و من
خواست که و ایدر ان کذ که من و من و من و من و من و من
البنی الملقان از ان است خدای ع و جل و عی کذ موسی ایدر ان
ناعصار از ان کذ که کوفندگان و من و من و من و من و من
کوفندگان و من و من و من و من و من و من و من و من
شعیب دانست که ان و من و من و من و من و من و من و من
است بزان شرط که کرده است و فاعوذ فلما هفتی
موسی که کذ که من و من و من و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من و من و من و من
و من و من و من و من و من و من و من و من و من

و ان

مکتبہ اسلامیہ کراچی

وَلَا يَفْرِدُكَ رُوحِي بَانِيَا وَدَارِيسَانِ عَالِمِ الْغَمْرِ
وَمَا كُنْتَ تَأْوِيَانِي فِي الْهَلْمِ مَدِينَةٍ
 وروایتی که در حدیث آمده و در حدیثی که در حدیث آمده
تَسْلُوا عَلَيْهِمْ إِنَّا نَأْوِيَكُمَا كُنَّا
 به خواندن براسان چنانچه ما و لکن در حدیث
مُرْسِلِينَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ
 فرستاده رسولی یعنی تو را میسر جانای الطوری
أَرْصُوهَ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ
 انکه که ندادیم و لکن رحمتی بود از
لَسْتُمْ قَوْمًا مَا أَتَهُمْ مِنْ نَدِيرٍ مِنْ
 حای تو نباشی چنانچه که میاید و ندادیم از
قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
 ارسن تو نام که از اسان سید و بدی اهل که و بعد
 تا موسی علیه السلام که انداخته جات بار مرانای
 محمد را گفت و برانه منی و لکن از خوانی و از کلامش و بران

الارایان

و کارشاسنه کند و موفقی در اشیان و لایقها
إِلَّا الصَّابِرِينَ فَخَسَفْنَا بِهِ وَادِ
 اری که است الا شکیبایان را طاعت خدای در وی
وَوَرْدٍ وَمَا رَسَدْنَا مِنْ أَرْضٍ فَأُخِذَ مِنْ
 من رفقه بتصرف و نه من دور الله و ما
مِنْ رَحْمَةٍ وَرَاحَةٍ نُوْذِرُكَ بِهَا وَنُقِشْكَ
 از دور خدای و نود که کان من المنتصرین
وَأَصْبَحَ الَّذِينَ يَمْنُوا لَكُمْ كَذِبًا
 ارجل از کسای که باز آمدند از غراب و کشت کلمات
كَتَبْنَا بِكَ لَدَيْنَ رُوحِ الْبَاقِيَةِ وَبِإِطَاعَتِكَ
 یقولون و کان الله یفسط الرزق
لَوْ أَنَّا نُنَزِّلُ الْغَمْرَ لَفُشِّنَا بِهِ
 و سلکت دارا که میاید اگر نه از نود که حای من
رَبِّكَ بَارِئًا مِنْ صُورٍ دَرْدَنٍ وَنَكَاتِهِ لَا يُفْلَحُ

الْكَافِرُونَ تِلْكَ الْأَرْضُ
 و حکم داری و منی که فلاح کند کافران از برای آخرت
بِجَعْلِهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي
 انکسانی را دهم که بخوانند بکری اندر الارض
وَلَا فَسَادًا أُولَئِكَ الْمَتَّعِينَ
 رمن و نه فساد منی که عیبت کردن و عبادت کی جز از خدای
مَرْجَا بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ جِزْيَتُهَا وَمَرْجَا
 مرگ سکونی از جزا دهنده به نایان و مرگ از
بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي الَّذِينَ يَخْلَعُونَ السِّيَّاتِ
 بدی جزا دهند و ما از کسای که بد باشند به الارض
مَا كَانُوا لِيَعْمَلُونَ
 جرات ما را بخود که سفر علیه السلام از عار و زانند
 نش و معجز شد ارسوی بدی که توانست که بر او راست برده
 سواه و گفت چون این شد ناره آمد و تاه او در حقه که

نور

و چون بخوبی رسد و ما از روی که کلام را بدید
إِنَّا لَذِي قُرْصٍ عَلَيْكَ لَقُرْآنٍ
 که از کسای که از نود است و ما از نود که کلام را بدید
لَرَأَيْكَ لَئِنْ مَعَادٍ فَلَرَأَيْكَ
 بار و نوا با ما و نوا با ما و نوا با ما و نوا با ما
أَعْلَمُ مِنْكَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ
 بهتر دانان کی را که از هدایت و انکی را که او باشد
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا
 اندر حلاله و نوا با ما و نوا با ما و نوا با ما
أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا رَحْمَةً
 کلام تو و لکن ان باشد از خدای عریل رحمتی و بخشش است
مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونْ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ
 رکنر نا نای یاری از کافران و منی و نوا با ما
وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ
 و نوا با ما از نوا با ما و نوا با ما و نوا با ما

لَتَرْكَبُنَا إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى تَبِكَ وَلَا
تَزِدْهُمْ مَخْلَافًا إِنَّمَا أَتُواكَ بِقَوْلٍ بَلَدَن
مَدَانِيٍّ وَمَنْ لَمْ يَمُؤْثِرْ فَإِنَّمَا يَخُشَى اللَّهَ مِنْ
الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
وَمَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ لَّيْسَ بِكَ إِلَهٌ خِذْ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُنْتَ تَشْكُرُ مَا لَكَ لَا
دِكْرُ مَسْجِدَئِىْ لِلَّهِ أَوْقِفْهُ جَنَى بِلَالٍ سَوْدُكُم
وَجِهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُجْعَلُونَ
مَسْنَى وَنِى طَلَبِ سِرِّدِ ان حَرَمَاكَ هَلَاكُ سَوْدُ كُنْدَاث
وَصِفَاتِ بَارِى سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَدُنَى بِلَالَتِى وَهَرَج
از هر وی که خدا کند خدایا عباد من الصامت که در روز قیامت
دنیا پدید می آید که خدا کند خدایا روزی خدایا است خدا کند
و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را و این را
نمود که خدا کند خدایا عباد من الصامت که در روز قیامت
وی که خدا کند خدایا عباد من الصامت که در روز قیامت

وَنَارُ

هَذَا كُنْتُ وَتَشْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ
كُنْتُ فِي سُوْرَةِ الْاَنْعَامِ الْاَوَّلَةِ وَالْاَوَّلَةِ الْاَوَّلَةِ
يَقْبَلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
نَارُ اَزِيدِ مَا زَادَ وَهَذَا زَكَاةُ
وَهُمْ يَلْزَمُونَ الْاٰخِرَةَ هُمْ يُؤْتُونَ اِنْ اِلَيْهِ
وَأَمَّا نَارُ اَنْعَامٍ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ تَسْأَلُهُمْ اَعْمَالُهُمْ
كُلَّ اَمَانٍ يَزِيدُ مَا زَادَ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
فَهُمْ يُعْجَبُونَ اُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ
مِنْ اَمَانٍ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
سُوءَ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمْ
عَدَايَ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
لَا تُخْشَرُونَ وَتِلْكَ اَلْاَنْفَالُ الْقُرْآنِ
وَنَارُ اَزِيدِ مَا زَادَ
مِنْ لَدُنْكَ كَبِيرُ عِلْمٍ اِذَا قُلْتُ
ارْجِعْ اِلَى عِلْمِكَ وَتِلْكَ اَلْاَنْفَالُ الْقُرْآنِ

لَا هُمْ اِلَّا اَنْفُسُ نَارٍ اَلَمْ تَسْأَلِكُمْ
مِنْ اَمَانٍ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
مِنْ اَمَانٍ بَعْدَ اَزِيدِ مَا زَادَ
تَضَلُّوْنَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَارُكَ
بُورِكَ مِنْ نَارِ النَّارِ وَمِنْ حَوْلِهَا
وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بِأَمْرِكَ اَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
وَالْقَوَاعِي فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَارُكَ
وَالْقَوَاعِي فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَارُكَ

وَنَارُ

وَنَارُ اَزِيدِ مَا زَادَ
جَاءَهُمْ نَارُكَ
لَا تُخْشَرُونَ
بِأَمْرِكَ اَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
وَالْقَوَاعِي فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَارُكَ
وَالْقَوَاعِي فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَارُكَ

کرومی بود و پادشاه کاران هم میاید و بیان چشما را میاید
مُبَصَّرَةٌ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَخَدُوا

روشن کنند این جادوی است و خود ظاهر و آشکار دارد

بِهَا وَاسْتَبَقْنَهَا أَنْفُسُهُنَّ ظُلُمًا وَعُلُوًّا

از او به بزمی است از دلها امان را طلب و کبر

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

نگر که چگونه بود سرجام ناه کاران

وَلَقَدْ أَنبَاكَ أَوْدُ وَسَلَمُنُ عِلْمًا

و خود عطا دادیم دود و سلمین را دانش و علم

وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا

بر سر او ستایان که ما را بپسندید و از بخت

عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

بر بسیاری از بندگان که او را پرستیدند

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

وَوَرِثَ سُلَيْمُنُ دَاوُدَ وَقَالَ

و میراث یافت سلمین از داود علم و ملک وین و بخت

میرید

و داود را نورده سر بود و هیچ کس ملک و علم میراث

نمات حکم سلمان داشت که از عطا انداز

حرای عهده که اگر میراث بودی هر کس را از او زانو

بسی بودی و آن صد و بیست که مصطفی صلوات الله علیه

مع کذا اما معاشر الانس لا یورث دارا ولا ذریما اما

بورش العلم من احسنه المخطوفا و ابره من کنت العلیا

ورثه الانبیاء دید که دارین هر مال را رسان میراث

سوی دل میراث اسان علم بود و از آن دعا عطا بود از او

عروجل انرا دهد که اهدا که میراث بودی هر کس را از او

بهره بودی و ما را که بزرگ سلمین سر بود از مال

داود و وی اندر حکم و قضا نا هر سر بود از داود و بخت

داود سر بود و سلمان را که نورده از سر بود از او کرد

یَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ

ای مردم ما دانستیم که ما را انجمن است سخن از او

وَأَوْفَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً فَهُوَ أَفْضَلُ الْطَّيْرِ

و اوفیادیم از هر چیزی زکات را و او را افضل است از او

وَأَوْفَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً فَهُوَ أَفْضَلُ الْطَّيْرِ

و اوفیادیم از هر چیزی زکات را و او را افضل است از او

وَأَوْفَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً فَهُوَ أَفْضَلُ الْطَّيْرِ

و اوفیادیم از هر چیزی زکات را و او را افضل است از او

وَأَوْفَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً فَهُوَ أَفْضَلُ الْطَّيْرِ

و اوفیادیم از هر چیزی زکات را و او را افضل است از او

وَأَوْفَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً فَهُوَ أَفْضَلُ الْطَّيْرِ

و اوفیادیم از هر چیزی زکات را و او را افضل است از او

و ان مورد از این جهت و ملائمت و غیره باشد
 که اسان را اسکنند و ندانند که شمار از حج رسد
 و حصان شمار از نه نماند از دو کونه عزیز باشد و از آن
 از وی غایت خرد بود و معرفت از هر یک که حاصل تحقیق
 که هر یکی از حیوانات بعد از ریاضت است و از مقدار
 که و بر اعلم است و چون در نماز عادت عالم و عاقل
 بخواند از هر یک از این نام اندر عرف مخصوص افتاد و صحت
 مخصوص بر ما از حق مورداست و سلیمان را شنود
 اوست و منتهی به بلع است و سلیمان را شنود و ملک طویر
 قَبَسْتُمْ ضَاحِكًا مِنْ قَبْلِهَا وَقَالَ
 سر وی سر آورد از آن کفار آن بد و گفت
 رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
 ای شاه عالم! من را بی تو قوت ده تا شکر تو کنم
 اِنَّكَ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِ
 تو آن منی که کرده ای من و بر پدر و مادر من

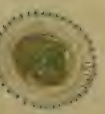
و کیم

و اِنْ اَعْمَلُ صَالِحًا تَرْضِهٖ وَاَدْخِلْنِي
 و کیم کاری ما شده کنست و کنان و اوراد و کیم
 بِرَحْمَتِكَ تَعْبَادُ الصَّالِحِينَ
 رحمت خویش در عمل صدگان تو که ساسد باشند
 پس از این مورد را بخواند و گفت و بر اچار بود که او را نشانرا
 تر ساسدی را که من سر اسان هم کیم و اسی که تر سیرا
 و داد کیم و سیر کیم و اکتی لا خطی که سلیمان و خود
 نمله و سیرا که نه سیدی که کیم و هم لا شغرون که
 گفت و آن که من از آن کشتن شها خواست و لکن کشتن
 دلهما خواست و هاست و سیدی که اسان عاقلند و عاقل
 داده اند و کیم من تو مشغول کرد اند اسان را از شمع با آن
 مانند است سلیمان و مرا که مرا ندی و گفت و کیم
 که در شهادت او در احوال و گفت که لایه داوین و خه
 مراد وی را دارد و کیم حاجت غفلت را و او را و شنید
 و برکت دای شرا در هر یک از این کیم که کیم

تو که آرام گرفته ای باز هرهای که از داد اند
 دنیا و چرا آرام گیری که وقت اند که تو بهر خوش
 اندر سی که گفت دانی که چاست که از هر یک که از آن
 دادند ازین و چرا آرام گیری که وقت اند که تو بهر خوش
 اندر سی که گفت دانی که چاست که از هر یک که از آن
 از داد که ما را مسخر تو کردند و گفت دانی که خلعت
 عز وجل در من مضمی خواست که دانی که از دنیا بادی
 است از عمارت که دانی که غلبه علی و المسلمین که است
 از کس که از هر یک که از آن که از هر یک که از آن
 و نمله و کیم احاد که خون سلیمان را شوی با آن
 جمله خشم خویش را بردستی و سنفها ساخته بود از خوب و از
 و از پیران بر دانی و هر کسی بر شاد خوش را از آن
 بر دانی و مطاوع و محابز و سوره ها و آیه و در کما
 مردل بر دانی و مدانها و مردل ساخته بودی اندر خوش
 سنوران را و سطرخان طاسی که کردی و بخاران

نات

باز به حشمتی و مشور از این و مشور وی می راید
 اندر ما از ایمان و من و روزی که گفت بر دانه رسول
 گفت این را در عزت صبری است که اندر آخر زمان و روز اند
 و طوبی لمن من محک انرا که وی ایمان آورد و بهر خانه که
 بگشت و کرد اگر او فانی بود که او را می بینند
 معکان و جدی عز وجل و می بر شاد بوی که نکر که زود
 بود که من شرا که در افرام در دانی که با خود می کند و فرای
 و بر ستر و نشان اندر تو صبری و ستر از زمان که آن
 دو ستر من صبران باشد و واجب کیم بر صدگان خوش جانند
 مرغ و احمه و خوش و باقه با نجه خوش و نفع
 الطَّيْرِ فَقَالَ مَا لِيَ لَا اُرَىٰ الْهَدْيَ
 و درست مرغان را و کیم چاست که می بیند و صدرا
 اَلْاَمَانَةُ اَمَانَةُ اَمَانَةُ اَمَانَةُ اَمَانَةُ
 عَدَا بَشَرًا اَوْ لَا تَكُنْ اُولَٰئِكَ



مردی بیست و نوبت می بر وی گفت و در اندر خانه موران کافر
 نیاور و اگر نیاورد و کوی گفت با من به ندم و اگر امان افکند
 و کوی گفت و اگر امان نیاورد و کوی گفت با من به ندم و اگر امان افکند
 ما را درین روز یک نوبت می نماند و طاهر و سبب بعد
 هر دو را طلب کرد ما نوبت نماند و نوز و سلمان را حلقه افکند بود
 آب و کس قرب و بعد از ساختن مکر وی و فقه وی جان
 نوز که حوز سلمان علیه السلام از سادات ائمه است و در احوال
 عزم بر دل کمر دیران که کرم شود و از آن فراساخت
 مخروا و مساطین و طور و و خوش را با حوسه بر در حوز
 کرم رسد حدی که اندر که مستند از نوبت و نوبت و نوبت
 کشتی و روح هر یک از وی و در هر روز کوفت و کشت
 کرم وی را که ما می بود از اشراف قزو می که احوال کای
 است که در عین محاذ اندر خا عرت و صفی و کشت
 حواف غل و غیر اصف و در هر یک از وی و در هر روز کوفت و کشت
 وی اندر یک ماه راه مشای و وی می بود و در هر روز کوفت و کشت

بزرگ

مردی بیست و نوبت می بر وی گفت و در اندر خانه موران کافر
 نیاور و اگر نیاورد و کوی گفت با من به ندم و اگر امان افکند
 و کوی گفت و اگر امان نیاورد و کوی گفت با من به ندم و اگر امان افکند
 ما را درین روز یک نوبت می نماند و طاهر و سبب بعد
 هر دو را طلب کرد ما نوبت نماند و نوز و سلمان را حلقه افکند بود
 آب و کس قرب و بعد از ساختن مکر وی و فقه وی جان
 نوز که حوز سلمان علیه السلام از سادات ائمه است و در احوال
 عزم بر دل کمر دیران که کرم شود و از آن فراساخت
 مخروا و مساطین و طور و و خوش را با حوسه بر در حوز
 کرم رسد حدی که اندر که مستند از نوبت و نوبت و نوبت
 کشتی و روح هر یک از وی و در هر روز کوفت و کشت
 کرم وی را که ما می بود از اشراف قزو می که احوال کای
 است که در عین محاذ اندر خا عرت و صفی و کشت
 حواف غل و غیر اصف و در هر یک از وی و در هر روز کوفت و کشت
 وی اندر یک ماه راه مشای و وی می بود و در هر روز کوفت و کشت

الا زرو و نوبت را کشت شاهد مهابت می بندد در هر
 روز حوز را در ایامی مستند است که کشتی را از کفار
 سازد از عباس کوفت از القدر از اجا حال و در
 حوز و در ساند و سوز و اسما لک روانت کد از معبر
 علیه السلام که وی کشت و ما را می نمی کفر است و دهد
 کوفت و لعل لعل نوز و براب و خواست که خدای باشد
 اندر زمین آنکه که کس از کشت و کشت من سبب است
 و حوز سلمان فر و مانده کشت سلمان فر و و مشغول شد
 نزول من از هوا و سوز و دهد در هوا نشاند دست
 راست می کشت و کشتی و در و نفس از حوز و دهد را
 دنیا خانام دهد و سوز و فور و مانده و دهد و نفس
 عزم و معبر را کشت از کجای ای و کجای می شود
 کشت و اسام امر از حوز و دهد و سوز و سلمان بن داود
 کشت و سلمان بن داود کشت و کشت ملک حوز و اشراف
 و خوش و طبر و راج و نوار کجای که و برادانت

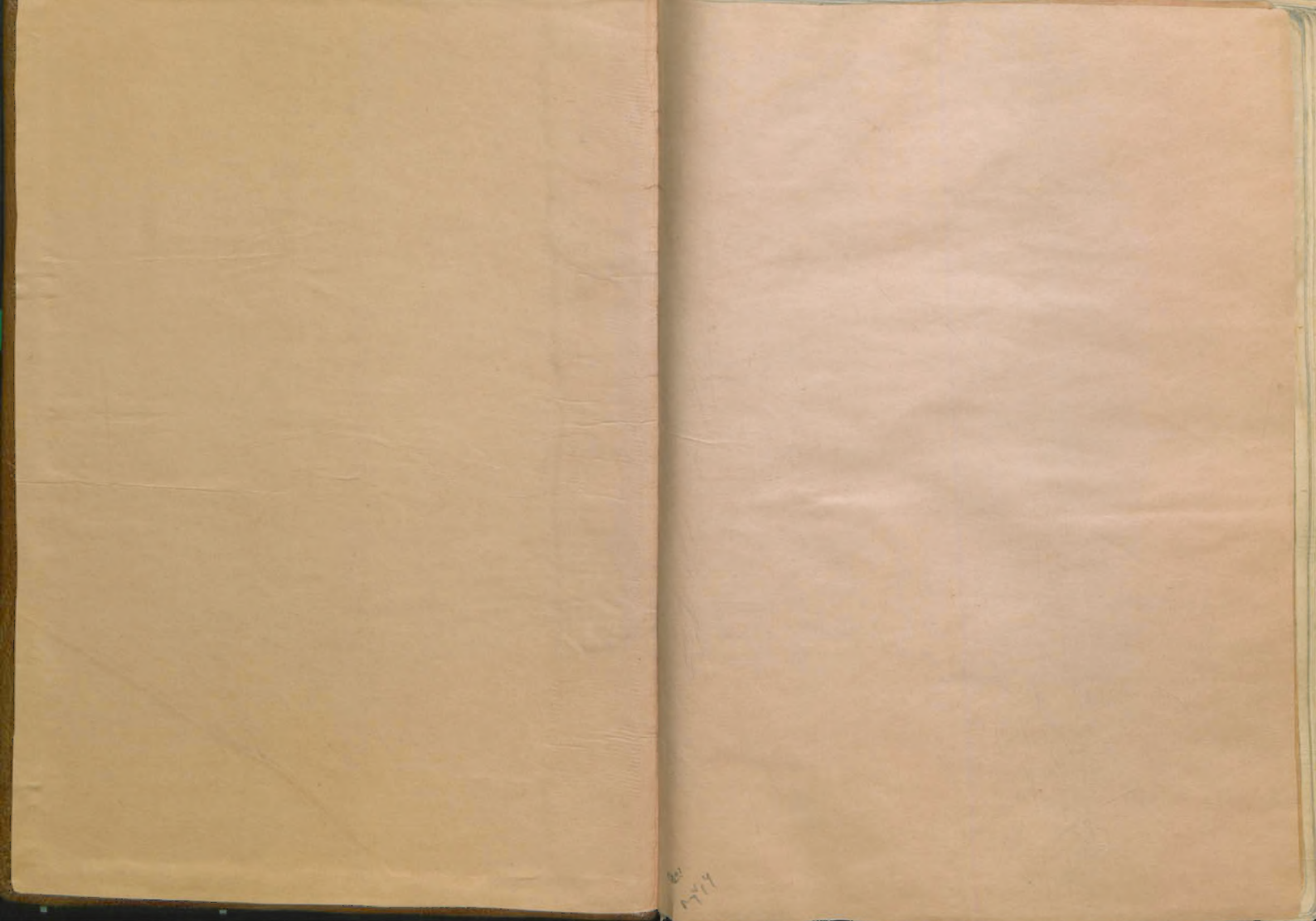
کشتن

کشتن از شهرها ام کشتن کل از شهرها کشت
 کشت زلف و بر المفسر خوانند و ملک المفسر کشت از ملک
 کشت کشت کوی کوی بلاد من همه ملک و است
 و در و در هر اسر و هر د از نوبت دست هر یک از
 مرد حکمی با من با ملک و می کشت و رسم که سلمان علیه
 السلام مرا بخرد و و براب مانده و مانده کشت
 ساد کردد کوفت و بر اجبران ملک و می می رفت
 و نفس را بدد و ملک و می رفت و مانده و سلمان بن سدا
 و نوز نماز و کوفت و نوز نماز کد از اسلم و براب
 طلب کرد از هر از که اجا که فرود آمده نوز ان بود
 از حوز و اسلم طلب کرد و نداشتند از عباس کوفت
 سبب و حوز و می دهد را از بود که مفقاری از اقا
 سر سلمان افشا و کشت حوز و دهد خالی نوز امان اجا که
 و افشا نوز و بر غان را بخاند و ان فر بود و ان
 حال دهد و سبب کشت اصلح الله الامیر بن نام کشت

کون

اللهم الحق ازلنا والحق نزل الله عظم غنيتي فيه
 واجعله قورا مصرى وشفاء لصدري
 وذهابا لاهي وحمي وهزلي ولقني
 والهي وصيتي اللهم من به استأجر
 وجعل به وحي وقوا به صدي وثقل
 به مني وانه رقي حق طلاقه
 على طاعتك انا الليل وطراف
 النهار واشتبا مع محمد وال اطراف
 وانا العبد الفاطمي بن العباس بن ابي الحسن بن محمد بن
 علي بن ابي طالب عليه السلام





1714

